

در این شماره:

سرسخن: چرا دفاع از سلمان رشدی، مبارزه علیه جمهوری اسلامی است؟
ضمیمه سرسخن - باب آواکبان: رهایی بدون خدایان
سرکوب بهایان عملکرد دینی - سیاسی حکومت بنیادگرای اسلامی است
دفاع از زندانیان سیاسی ایران با تکیه به «مجامع بین المللی» یا مردم جهان؟
سایه بن بست‌ها و سازش‌ها نگاهی به حیات ادبی و سیاسی هوشنگ ابتهاج
قسمت چهارم افسانه هولوکاست: انقلاب اکتبر، زمین، دهقانان و بلشویک‌ها
بخش بیست و ششم واقعیت کمونیسم: مبادله در اقتصاد سوسیالیستی

آتش • شماره ۱۳۰ • شهریور ۱۴۰۱

Email: atash1917@gmail.com



چرا دفاع از سلمان رشدی، مبارزه علیه جمهوری اسلامی است؟

سلمان رشدی نویسنده ۷۵ ساله هندی روز ۲۱ مرداد در نیویورک مورد سوقصد تروریستی یک جوان اسلامگرای طرفدار جمهوری اسلامی و حزب الله لبنان قرار گرفت. هادی مطر بیست چهار سال دارد و ده سال پس از صدور فتوای قتل رشدی توسط روح الله خمینی در بهمن ۱۳۶۷/ فوریه ۱۹۸۹ به دنیا آمده است. مقامات جمهوری اسلامی، وزارت خارجه ایران، روزنامه‌های کیهان، وطن امروز، جوان، خراسان و غیره به طور مستقیم یا در لفافه به دفاع از اقدام تروریستی مطر پرداختند و عطاالله مهاجرانی وزیر ارشاد اصلاح طلبان هم در قلب لندن فتوای خمینی و کتابی که در دفاع از آن فتوی و علیه رشدی نوشته بود را بار دیگر مورد تأیید قرار داد.

اما چرا بحث سلمان رشدی و کتاب آیات شیطانی یا دیگر آثار هنری و ادبی در نقد دین مثل کاریکاتورهای مجله طنز شارلی هبدو اینقدر برای مقامات جمهوری اسلامی و دیگر بنیادگرایان اسلامی حیاتی است؟ بسیار اشتباه است اگر گمان کنیم که دفاع از سلمان رشدی و کتابش ربطی به زندگی مردم و سرنوشت و حیات اجتماعی‌شان در ایران یا جهان ندارد. اگر از سطح ماجرا به عمق روابط اجتماعی و سیاسی و فکری پنهان در لایه‌های زیرین این ترور و این فتوی نگاه کنیم، خواهیم دید که دفاع از آزادی بی قید و شرط بیان و اندیشه و نقد - از جمله دفاع از رمان سلمان رشدی یا کاریکاتورهای شارلی هبدو - بخشی از مبارزه سیاسی و اجتماعی و پیکار فکری با دولت جمهوری اسلامی و با پدیده بنیادگرایی اسلامی و جهنم و فلاکتی است که در ایران یا دیگر نقاط منطقه برای مردم به وجود آورده‌اند.

بنیادگرایان اسلامی مانند دیگر نحل‌های بنیادگرای دینی مسیحی، هندو و یهودی بخشی از دینامیک «دو منسوخ» در زمانه ما هستند که دست در دست سرمایه‌داری امپریالیستی به رهبری قدرت‌های جهانی شامل آمریکا، اتحادیه اروپا، چین و روسیه، نه تنها انبوهی از جنگ و جنایت را در نقاط مختلف جهان به ویژه خاورمیانه و شمال آفریقا بر مردم تحمیل کرده‌اند بلکه بخش‌های زیادی از توده‌های مردم را در این جنگ و جدال‌ها به طرف یکدیگر کشیده‌اند. امثال هادی مطر در جای جای جهان ما از مصر و افغانستان و یمن تا پاریس و نیویورک و لندن کم نیستند که در دشمنی و ضدیت با امپریالیست‌هایی که زندگی‌شان را تباه و تیره کرده‌اند، به دام بنیادگرایان اسلامی افتاده‌اند. بنیادگرایی اسلامی شکل عجیبی از تبارز تضاد اساسی عصر سرمایه‌داری یعنی تضاد میان تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی است که در یک برهه تاریخی خاص در خاورمیانه و بعدها شمال آفریقا و شبه قاره هند به شکل یک جنبش سیاسی با پیروان زیاد درآمد. جنبشی که البته تا مغز استخوان ارتجاعی و ضد مردمی است و فقط می‌خواهد جایگاه خود را در نظام استثمارگر جهانی سرمایه‌داری - امپریالیسم محکم کرده و همان روابط استثمارکننده سرمایه‌داری و طبقاتی و مردسالاری و ستم ملی و انواع دیگر ستم‌هایی که پیشاپیش در اثر عملکرد سیستم سرمایه‌داری موجود بودند را این بار با روبنای سیاسی و فکری قوانین شریعت اسلامی و ایدئولوژی دینی ادامه داده و آن را تشدید یا بازتولید کند.

بنابراین مسأله فتوی قتل سلمان رشدی را نمی‌توان فقط با این واقعیت توضیح داد که خمینی در زمستان ۶۷ آن فتوی را صادر کرد تا افکار عمومی داخل ایران را از شکستش در جنگ هشت ساله با عراق و سرکشیدن جام زهر منحرف کند و یا حساسیت افکار عمومی جهان نسبت به جنایت قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان همان سال را به طرف موضوع دیگری ببرد. واقعیت عمیق‌تر این است که فتوی ترور سلمان رشدی و قتل و سرکوب دگراندیشان و منتقدان در نظام جمهوری اسلامی و دیگر دولت‌های بنیادگرای اسلامی مثل طالبان افغانستان و داعش و سایر دسته جات اسلامگرا همچون القاعده، اخوان المسلمین، حزب الله لبنان، الشباب، بوکو حرام و غیره بخشی از واقعیت و ماهیت این دولت‌ها و این تفکر و ایدئولوژی است. ما در مواردی همچون ترور رشدی فقط با تنگ نظری‌های عده‌ای تروریست متعصب روبه‌رو نیستیم که هرگز رمان آیه‌های شیطانی را نخوانده‌اند؛ بلکه با یک دولت و اراده سیاسی طبقاتی و فکری مشخص مواجهیم که مدعی جهانشمولی و حاکمیت بر زندگی و تفکرات و باورهای توده‌های مردم در نقاط مختلف جهان است.

در سند «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران» که در دی ۱۳۹۶ توسط حزب کمونیست ایران (م ل م) منتشر شد، آمده است: «رژیم جمهوری اسلامی یک رژیم دینمدار (تئوکراتیک) است. رژیمی که در آن حاکمیت یک مذهب خاص، قوانین را تعیین می‌کند... ادغام دین و دولت به معنای سرکوب آزادی‌های فردی، سرکوب اندیشه علمی... سرکوب هنر... سرکوب ادبیات و افکار و گفتمان سکولار و تفکر انتقادی است»

(۳۱-۳۰) و در سند دیگری موسوم به «هفت توقف» که در اردیبهشت ماه ۹۷ منتشر شد، گفته شده است که «ادغام دین و دولت، جنایت است و دینمندی از زشتترین خصلتهای جمهوری اسلامی است» و تأکید کرده است، سرکوب علم، هنر و اندیشه انتقادی از قوانین شریعت و ماهیت مذهبی دولت سرمایه‌داری دینمدار فاشیست در ایران برآمده و در ترکیب با دستگاه نظامی - امنیتی اش، دو گسل مهم جامعه ایران هستند. ترور و سرکوب هرگونه اندیشه مخالف و منتقد، خصلت جدایی‌ناپذیر و ویژگی ماهوی رژیم‌های بنیادگرای مذهبی همچون جمهوری اسلامی است.

هدف از قتل و ترور روشنفکران، بستن دروازه نقد و اندیشه انتقادی نسبت به دین و خرافات تقدیس شده ادیان از جمله اسلام است. پیام رژیم فاشیستی به روشنفکران منتقد و همچنین به کل مردم این است که هرگونه نقد یا به چالش کشیدن جهانبینی دینی، باورهای خرافی مذهبی، ایدئولوژی و اخلاقیات ارتجاعی ادیان و شریعت و قوانین پوسیده فقه اسلامی، با گلوله و چاقو و طناب دار و اسید و سر به نیست شدن روبه‌رو خواهد شد. همچنانکه زنان معترض به قانون حجاب اجباری همواره توسط حکومت تحقیر، سرکوب، زندانی و شکنجه می‌شوند تا دست از شورش علیه حجاب اجباری بکشند. حجاب اجباری‌ای که در مرکز تحمیل حکومت دینمدار فاشیست جمهوری اسلامی قرار دارد. این قانون و آیین تمامی ادیان در طول تاریخ و به اشکال مختلف و در سطوح و درجات گوناگون بوده است؛ از دادگاه‌های تفتیش عقاید کلیسای مسیحی در اروپای قرن ۱۳ تا ۱۵ میلادی و سوزاندن زنان نافرمان تا قتل عام مانویان در ایران عصر ساسانی به دست موبدان زرتشتی و ترور روشنفکران و دگراندیشان در داخل و خارج کشور در تمام چهل و چهار سال حاکمیت جمهوری اسلامی.

روی دیگر سرکوب و ترور برای جلوگیری از گسترش تفکر علمی و اندیشه انتقادی در جامعه، تخصیص منابع مالی و انسانی عظیم برای ترویج آموزه‌ها و اخلاقیات اسلامی و گستردن سازمان یافته خرافات و آیین‌های مذهبی توسط حکومت و نهادهای دینی آن است. از حج و زیارت کربلا و مشهد و قم و امکان مقدس و امام زاده‌ها و جمکران و مساجد و تکیه‌ها و مراسم علنی و آنلاین و تلویزیونی دعا و نوحه خوانی و عزاداری تا تدریس دین و خرافات اسلامی در مهد کودک‌ها و مدارس و دانشگاه‌ها و حوزه‌های علوم دینی و کلاس‌های قرآن. اسلام‌گرایان پیش از آن که امثال هادی مطر را به چاقو و اسید و اسلحه برای ترور و کشتن روشنفکران منتقد و مخالفین شان مسلح کنند، با تبلیغ و ترویج اسلامی و با اخلاقیات و شیوه تفکر دینی آن‌ها را بسیج و سازماندهی و مغزشویی کرده‌اند.

ادغام دین و دولت، گسل بزرگ و لاینحلی است که مرتباً پایه‌های جمهوری اسلامی را به لرزه می‌اندازد و دریچه‌های جدیدی را به روی بیرون کشیدن هرچه بیشتر توده‌های مردم از جهل سازمان یافته‌ای که در چهل و اندی سال گذشته در اسارتش بوده اند فراهم می‌کند. رهایی توده‌های مردم از اسارت تفکر و آموزه‌های تسلیم کننده دینی که با هرگونه تفکر علمی و انتقادی مغایرت و تناقض دارند، یک ضرورت است. آموختن شیوه تفکر علمی برای دریافتن معنای واقعی انقلاب که همانا سوزاندن ریشه‌های هرگونه ستم‌گری سیاسی و اجتماعی و استثمار اقتصادی است، هم ضرورت عاجل و استراتژیک دارد. بی دلیل نیست که طبقات حاکمه در طول تاریخ جامعه طبقاتی، همواره به دین و افسون و آموزه‌های مخدر و برده کننده آن برای به سکوت و تبعیت واداشتن مردم متوسل شده‌اند. مارکس به درستی گفت که یک نظام سیاسی و اجتماعی، پیش از آنکه در واقعیت و در جریان یک انقلاب یا شورش سیاسی و توده‌ای فرو بپاشد، باید در اذهان مردم و شورشگران آینده فروپاشیده باشد. و طبقات حاکمه خوب می‌دانند که علم، شیوه تفکر علمی، اندیشه انتقادی، فرهنگ نقد و به چالش کشیدن هر چیزی در آسمان و زمین و در گذشته و حال و هنر و ادبیاتی که به آزادی از قید و بندهای خرافات و هنجارهای مسلط به طور غیر مستقیم یاری می‌رساند، یکی از بزرگترین تهدیداتی هستند که حاکمیت ایدئولوژیک و فکری و سیاسی آن‌ها را به چالش می‌کشند.

اهمیت فیلم‌ها، داستان‌ها، نقاشی‌ها و کاریکاتورهای انتقادی و طنز آمیز مخالف با دین و تاریخ ادیان و شخصیت‌های دینی و نهادهای مذهبی فقط در این نیست که قداست جعلی و تو خالی خدایان و پیامبران و امامان و روحانیون را به زمین کشیده و از هر آنچه سخت و استوار است افسون‌زدایی می‌کنند؛ بلکه در این است که جسارت فکر کردن و به چالش کشیدن و نقد کردن را به مردم آموزش می‌دهند. تفکر علمی، شیوه اندیشیدن علمی، آزادی فکر و خیال و جسارت پرسیدن و نقد کردن و به چالش کشیدن اگر در میان توده‌های مردم گسترش پیدا کند و نهادینه بشود، فقط خدایان ناموجود و مزخرفات تاریخی ادیان و مقدسات‌شان را به چالش نمی‌کشند، بلکه می‌توانند مقدمه به چالش کشیدن کل روابط تولیدی و اجتماعی طبقاتی، استثمار و ستمگرانه‌ای بشوند که طبقات حاکمه مدافع دین بر آن حکمروایی می‌کنند. از این رو دفاع از آزادی بیان و اندیشه و نقد و طنز و پرسشگری و انتقاد کردن روشنفکران و نویسندگان و هنرمندانی از قبیل سلمان رشدی و به طور کل دفاع از آزادی بیان و اندیشه و ابراز عقیده، بخشی از مبارزه با دولت جمهوری اسلامی و جنبش و تفکر بنیادگرایی اسلامی و همچنین گشودن راه نقد عمیق نظام طبقاتی سرمایه‌داری با تمام روابط کهنه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی آن است.

باز کردن راه انقلاب کمونیستی نیازمند آن است که ده‌ها میلیون انسانی که در جامعه طبقاتی در فقر اقتصادی و محرومیت از علم و هنر و فرهنگ به سر می‌برند، کنجکاو بی‌پایانی در مورد همه چیز داشته محک علم را در سنجش درستی و غلطی هر تفکری به کار برند. پس از پیروزی انقلاب کمونیستی و در جامعه سوسیالیستی آینده هیچ چیزی از تیغ نقد و پرسشگری و چالش و حتی طنز و هجو و هزل مصون نخواهد بود. همانطور که پیشنویس پیشنهادی «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» که توسط حزب ما منتشر شده است تأکید دارد در جامعه سوسیالیستی آینده، قلمرو آزادی بیان و اندیشه چنان وسیع و بی‌حد و حصر خواهد بود که در تاریخ بشر سابقه نداشته است. دولت سوسیالیستی نوین «ایدئولوژی رسمی» نخواهد داشت و منتقدین و مخالفین آزادی کامل برای نقد و به چالش کشیدن و پرسشگری هر شخصیت، رویداد، مرجع، نهاد و واقعه‌ای از پیامبران ادیان و هولوکاست تا رهبران کمونیست و دولت سوسیالیستی را خواهند داشت. در بندی از همین سند در مورد وظایف دولت نوین درباره فرهنگ و هنر و هنرمندان منتقد و مخالف دولت آمده است: «در زمینه فرهنگ و هنر نیز همچون رسانه‌ها، حکومت در مرکز و در سطوح دیگر از فرهنگ و هنری که مستقل از حکومت بوده و بازتاب و بیان افکار و نظرات مخالف با سیاست‌ها و اعمال حکومت یا حتا مخالف اصول پایه‌ای و اهداف جمهوری هستند، حمایت خواهد کرد...» (ص ۱۱۹)

ضمیمه سرسخن

باب آواکیان: رهایی بدون خدایان

مبارزه با دین‌گرایی و توهّمات ارتجاعی که اسلام‌گرایان در میان توده‌های مردم ایجاد و تبلیغ می‌کنند یکی از تکالیف واجب جنبش کمونیستی است. باب آواکیان در چند دهه گذشته مرتباً روی این مسأله تکیه کرده است و در کتاب «رهایی بدون خدایان» (۱۹۸۸) در زیر عنوان «رشد دین و بنیادگرایی دینی، بیان غریبی از تشدید تضاد اساسی عصر سرمایه‌داری» می‌نویسد: «یک بیان عجیب یا غریب تضادهای جهان امروز آن است که از یک طرف، فن‌آوری بسیار پیشرفته و فنون بسیار پیچیده در رشته‌هایی چون پزشکی و دیگر عرصه‌ها از جمله در زمینه فن‌آوری اطلاعاتی رشد و گسترش یافته است و با وجود آن که هنوز بخش بزرگی از مردم، حتا در کشورهایی که از نظر فن‌آوری "جلو" هستند، از آن محروم‌اند اما شمار فزاینده‌ای به اینترنت و اطلاعات عظیم موجود در آن دسترسی دارند؛ و از طرف دیگر چیزی که به آن می‌توان **جهل سازمان‌یافته** نام داد، در شکل دین و به ویژه بنیادگرایی دینی گسترش فوق‌العاده زیاد یافته است. این تضاد نه تنها چشمگیر بلکه عجیب است: فن‌آوری و دانش عظیم در یک طرف و جهل گسترده و روند پناه گرفتن در سنگر تاریک‌اندیشی و خرافه، در طرف دیگر».

آواکیان، در ادامه بر نکته بسیار مهمی در درک این پدیده تأکید گذاشته و می‌گوید همراه با تحلیل فاکتورهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی که به این پدیده می‌دهند باید به طریقی اساسی‌تر آن را درک کرد. یعنی به عنوان تبارز فوق‌العاده **تضاد اساسی سرمایه‌داری در جهان امروز**: تضاد میان تولید به شدت اجتماعی شده و تصاحب و کنترل خصوصی (سرمایه‌داری) آن چه تولید شده است. او با تأکید می‌پرسد، تناقض عجیب میان رشد بی‌سابقه دانش و فن‌آوری از یک طرف و رشد گرایش به سنگر گرفتن در پشت تاریک‌اندیشی و بازگشت به روابط و افکار کهنه چیست؟ و جواب می‌دهد:

«یک چیز مسلم است و آن غلط بودن "تئوری رشد نیروهای مولده" است که می‌گوید هرچه فن‌آوری بیشتر رشد کند، پایه به پای آن افکار روشن‌تر می‌شود. نسخه به ظاهر "مارکسیستی" این طرز فکر می‌گوید هرچه رشد فن‌آوری بیشتر باشد، اوضاع به سوسیالیسم و کمونیسم نزدیک‌تر می‌شود! اما نگاهی به جهان نشان می‌دهد که این طور نیست. چرا این طور نیست؟ به دلیل یک واقعیت اساسی: کل فن‌آوری موجود و تمام نیروهای مولده از مجرای یک روابط تولیدی مشخص "گذر می‌کنند" و فقط از مجرای یک روابط تولیدی مشخص می‌توانند "گذر کنند". فن‌آوری و نیروهای تولیدی فقط از طریق ادغام شدن در مجموعه روابط تولیدی غالب در جامعه و جهان در هر مقطع زمانی معین، می‌توانند تحقق بیابند. و روینایی از سیاست، ایدئولوژی و فرهنگ نیز موجود است که خصلت اساسی‌اش بیان و تقویت کلیت روابط تولیدی حاکم است. بنابراین، نیروهای مولده - از جمله فن‌آوری و دانش - در خلاء اجتماعی نشو و نما نمی‌کنند؛ بلکه در درون روابط تولیدی مشخصی رشد کرده و به کار گرفته می‌شوند و جدا از آن روابط تولیدی و روابط طبقاتی و اجتماعی و روینایی مطابق با آن نمی‌توان آن‌ها را در اختیار گرفت و به کار برد. رشد فن‌آوری و نیروهای تولیدی فقط از طریق این یا آن رشته روابط تولیدی، اجتماعی و طبقاتی که دارای آداب، فرهنگ‌ها، طرز تفکرها، نهادهای سیاسی و غیره مختص به خود هستند صورت می‌گیرد و فقط این گونه می‌توانند تحقق یابند.»

و سپس چنین ادامه می‌دهد:

«در جهان امروز که تحت سلطه نظام سرمایه‌داری-امپریالیسم هست، فن‌آوری و دانش تولید شده از مجرای روابط تولیدی و روینایی سرمایه‌داری و امپریالیستی "گذر می‌کند". یکی از تبارزات عمده آن ناهم‌خوانی فوق‌العاده عجیب و متناقض است میان آن چه توسط قشر انگشت شماری تصاحب و کنترل می‌شود؛ همراه با خرده‌ریزه‌هایی که در برخی از کشورهای امپریالیستی جلوی قشر وسیع تری پرتاب می‌کنند تا آن کشورها را با ثبات نگاه دارند و بخش‌هایی از جمعیت را که بخشی از طبقه حاکمه نیستند بخرند و منفعّل کنند. در حالی که اکثریت عظیم بشریت در فقر و رنج و جهل تکان‌دهنده و غیرقابل تصور به سر می‌برند. و همراه با این ناموزونی بسیار عمیق ما شاهد سربلند کردن این تضاد غریب میان فن‌آوری و دانش عظیم از یک طرف و باور بسیار گسترده خرافه و تاریک‌اندیشی و سنگر گرفتن در آن به ویژه در شکل بنیادگرایی دینی از طرف دیگر هستیم؛ همه این‌ها در واقع تبارزی هستند از تضاد اساسی سرمایه‌داری... اگر به جای درک این موضوع فوق‌العاده مهم، از رویکرد و روش تک‌خطی حرکت کنیم، شگفت‌زده شده و خواهیم پرسید: قابل درک نیست. این همه فن‌آوری و دانش هست ولی چرا این همه مردم در جهل به سر برده و غرق در خرافه‌اند؟... یک بار دیگر روی جواب تأکید می‌کنم و این جوابی است که روی اساسی‌ترین روابطی که در این جهان حاکم است دست می‌گذارد. جواب این است که علت این وضعیت، روابط تولیدی، اجتماعی و طبقاتی حاکم و سلطه نهادها و ساختارها و پروسه‌های سیاسی و بقیه روینا مانند فرهنگ حاکم، طرز فکرها آداب و عادات و غیره است که با نظام انباشت سرمایه‌داری در عصری که سرمایه‌داری تبدیل به یک نظام جهانی ستم و استثمار شده، سازگار بوده و آن را تقویت می‌کند... این چشم‌انداز مهم دیگری است که باید از منظر آن پدیده بنیادگرایی دینی را فهمید. هرچه این ناهم‌خوانی شدیدتر می‌شود، زمین حاصل‌خیزتری برای بنیادگرایی دینی و گرایش‌های مرتبط با آن فراهم می‌شود. در همان حال و در تضاد حاد با این روند، پایه و اساس پتانسیل قدرتمندتری نیز برای تحولات انقلابی فراهم شده است. کلیه تمایزات عمیق در جهان، نه فقط در زمینه شرایط زندگی بلکه همچنین در زمینه دسترسی به دانش را می‌توان از بین برد اما فقط از طریق انقلاب کمونیستی که هدفش بیرون آوردن کنترل جامعه از دست امپریالیست‌ها و دیگر استثمارگران و پیشروی به سوی محو تمام تمایزات طبقاتی، تمام روابط تولیدی که پایگاه این تمایزات طبقاتی است، تمام روابط اجتماعی که بر آن روابط تولیدی منطبق است و انقلابی کردن تمام افکاری که بر این روابط اجتماعی منطبق است تا این که بالاخره و اساساً در مقیاسی جهانی جامعه‌ای را بنا نهیم که انسان‌ها آزادانه وارد رابطه با یکدیگر می‌شوند، انسان‌هایی که آگاهانه و داوطلبانه برای نیک‌بختی مشترک بشریت همکاری می‌کنند؛ جامعه‌ای که در همان حال ابعاد فزاینده‌ای برای ابتکار و خلاقیت اعضای جامعه در کل فراهم می‌کند. و این مبارزه‌ای است که باید بر مبنای ابتکار عمل آگاهانه شمار فزاینده‌ای از توده‌های مردم پیش رود.»

سرکوب بهایان عملکرد دینی - سیاسی حکومت بنیادگرای اسلامی است

کاوه اردلان

جمهوری اسلامی موج جدیدی از آزار و اذیت بهایان را به راه انداخته است. آزار بهایان حتا در رژیم پهلوی اقدامی برای سیراب کردن عطش دینمداری قشر مرتجع و پوسیده روحانیت شیعه و پیروان تاریک‌اندیش آن‌ها بود. اما با به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی که رژیمی مبتنی بر «ادغام دین و دولت» است، بهایی ستیزی به عنوان یکی از سیاست‌های اعمال و تحمیل رژیم دینمدار بر کل جامعه، نظام مند شد. جمهوری اسلامی از بهایی ستیزی و نفرت پراکنی علیه آن‌ها با مشروع و قانونی کردن تجاوز به پایه‌ای ترین حقوق شهروندی و حق حیات انسانی بهایان، اهرمی برای بسیج و تعلیم لشگری از جماعت تاریک‌اندیش فاشیست ساخت.

در جمهوری اسلامی، یک خط مستقیم تشدید سرکوب بهایان را به تشدید سرکوب زنان و تحمیل فاشیستی حجاب اجباری متصل می‌کند. هدف حکومت از تشدید هر دوی این سیاست‌ها خدمت به تقویت پایه‌های دینمداری‌اش است. تلاش مایوسانه‌ای است برای تقویت پایه‌های ادغام دین و دولت و ممانعت از ریزش پایه‌های متزلزلش و انسجام بخشیدن به آن‌ها. سرکوب بهایان به شدت متصل است به سرکوب زنان، سرکوب روشنفکران بی دین، حمایت از فتوای قتل سلمان رشدی و هر کس که «کفر» بگوید، به سرکوب معلمان و کارگران و دانشجویان و فعالین محیط زیست و قشون کشی‌های ارتجاعی جمهوری اسلامی در سوریه و عراق. به یک کلام برخاسته از ماهیت رژیم جمهوری اسلامی است و مقاومت در این عرصه نیز مانند هر مقاومت دیگر باید متصل شود به مبارزه سیاسی سراسری برای سرنگونی جمهوری اسلامی.

جمهوری اسلامی بهایان را متهم به جاسوسی برای اسرائیل می‌کند. اما نه تنها جمهوری اسلامی به عنوان یک رژیم دینمدار با اسرائیل که یک رژیم دینی-نژادی دیگر در خاورمیانه است، وجه اشتراک اساسی دارد. بلکه الگوی سرکوب جمعی بهایان توسط جمهوری اسلامی، کاملاً منطبق بر تنبیه جمعی فلسطینی‌ها به دست ارتش اسرائیل است. تخریب خانه بهایان در روستای روشنکوه توسط ۲۰۰ مأمور نهادهای امنیتی و مسدود کردن راه ورود به روستا و ضبط موبایل اهالی روستا برای جلوگیری از خبررسانی، کاملاً منطبق بر الگوی رفتار سربازان اسرائیلی با مردم فلسطین است.

سکوت در قبال سرکوب و رفتار فاشیستی رژیم با این بخش از مردم نه تنها جایز نیست بلکه شرم‌آور و به معنی تأیید و تقویت رژیم دینمدار جمهوری اسلامی است. توده‌های مردم باید در مقابل تجاوز جمهوری اسلامی به حقوق پایه ای بهایان، بایستند، به آن اعتراض کنند، در همه جا در مورد آن به عنوان یکی از عملکردهای جنایت‌کارانه جمهوری اسلامی علیه کل جامعه، افشاگری کنند و با روش‌های مختلف و مبتکرانه از آنان حمایت کنند. موضوع دفاع از آیین بهاییت نیست بلکه سرکوب بهایان و دیگر اقلیت‌های مذهبی بیان یکی از گسل‌های جامعه ما است. توقف استبداد دینی که ناشی از ستم دولت دینمدار است تنها با سرنگونی جمهوری اسلامی متحقق می‌شود باید توده‌های مردم را به این واقعیت آگاه کرد که نمی‌توان جامعه را از این ستم‌ها رها کرد و انقلاب کمونیستی تنها بدیلی است که راه را برای ریشه‌کن کردن همه ستم‌ها و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین باز می‌کند.

حرف ما به آن بخش از مردم مان - اعم از بهایی یا مسلمان یا مسیحی و یهودی‌اند - که هنوز پایبند به اعتقادات دینی هستند این است: برای پیشبرد موفقیت‌آمیز مبارزه برای از بین بردن هر نوع ستم و استثمار باید خرافات دینی را در هر شکلی که هست بیرون کرد و زنجیرهای فکری خود از تفکرات دینی را پاره کرد و به جایش جهان‌بینی و روش و رویکرد علمی را اتخاذ کرد؛ اگر واقعاً می‌خواهید ریشهٔ معضلات کنونی جامعهٔ بشری و راه حل آن را بفهمید باید روش و رویکرد کمونیسم نوین را اتخاذ کنید و بخشی از مبارزه برای ریشه کن کردن هر شکل از ستم و استثمار از طریق انقلاب کمونیستی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین ایران شوید که در پیش‌نویس قانون اساسی آن آمده است: «جمهوری سوسیالیستی نوین ایران، دارای هیچ دین و مذهب و ایدئولوژی رسمی (حتا ایدئولوژی کمونیستی) نیست. با این وصف، با توجه به ستم تاریخی، ستم قانونی و سیاسی و اجتماعی که به اقلیت‌های دینی در رژیم جمهوری اسلامی وارد شده است، این قانون اساسی هر شکل از تبعیض قانونی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی علیه پیروان هر دین و مذهبی را غیرقانونی و طبق قانون جرم و قابل کیفر اعلام می‌کند. هر کس به این علل از سوی هریک از نهادهای جمهوری سوسیالیستی نوین مورد اجحاف واقع شود، می‌تواند به رایگان از دایره مساعدت دفاعی و حقوقی برای شکایت علیه دولت استفاده کند. در مدارس، واقعیت ستمی که بر این اقلیت‌ها وارد شده باید بخشی از آموزش تاریخ باشد».

گزارش و مصاحبه، تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، اظهار نظرات نقادانه و پیشنهاد، طرح و عکس و آثار هنری نگارشی خود را می‌توانید به ایمیل آدرس زیر ارسال کنید و در پخش آتش به وسیع ترین شکل ممکن کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com

weblog: n-atah.blogspot.com

دفاع از زندانیان سیاسی ایران با تکیه به «مجامع بین‌المللی» یا مردم جهان؟

مبارزه جسورانه برای آزادی زندانیان سیاسی ایران بر اساس انترناسیونالیسم

گزارشی از جشنواره بین‌المللی شعر در شهر مدیله کلمبیا

دفاع از زندانیان سیاسی و مبارزه برای آزادی‌شان، از سوی افراد مختلف با عقاید و چشم‌اندازهای مختلف پیش برده می‌شود. برخی از این چشم‌اندازها، امید توهم‌آلودی به معجزات «مجامع بین‌المللی» دارند و چشم بر ماهیت این مجامع -- از جمله سازمان ملل متحد -- می‌بندند و حتا به روی خود نمی‌آورند که این نهاد «جامعه بین‌المللی» در ماه مارس امسال، با اکثریت آراء، جمهوری اسلامی را به عضویت «کمیسیون حقوق زنان» انتخاب کرد! درست در زمانی که هزاران زن در اقصی نقاط ایران، به خاطر برداشتن حجاب اجباری، توسط نهادهای نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی مورد اذیت و آزار و دستگیری و شکنجه و حبس انفرادی قرار می‌گیرند.

هرچند سازمان ملل بیانیه‌ای تحت عنوان «بیانیه جهانی حقوق بشر» دارد اما، همانطور که باب آواکیان در مصاحبه‌ای در مورد «حقوق بشر» می‌گوید: «... این حقوق آن طور که بر شمرده و اعلام شده است، ادعاهای تئوریک مجرد هستند ... در چارچوب روابط قدرت کنونی در جهان هیچ راهی برای «اعمال» این حقوق نیست. و به طور اساسی تر هیچ راهی برای «عملی کردن» این حقوق در چارچوب اقتصاد جهانی و سیستم سیاسی سرمایه‌داری-امپریالیسم وجود ندارد. ... آن «جامعه جهانی» که سازمان ملل متحد نمایندگی می‌کند، در واقع یک جامعه نیست. بلکه بیان دیگری از یک جهان تحت سلطه امپریالیسم است؛ جهانی که به استثمارگران و استثمار شونده‌گان، ملل ستم‌گر و تحت ستم و امپریالیست‌های رقیب، تقسیم می‌شود. سازمان ملل یک نهاد فوق ملی نیست. بلکه نهادی است که این بخش‌ها و درگیری‌ها را منعکس می‌کند (و تقویت می‌کند). در دنیای امروز، سیستم‌های حقوقی در هر کشور و در مقیاس جهانی، بر روابط اقتصادی استثمارگرانه و روابط اجتماعی ستمگرانه مشخصی استوار است و آن را تقویت می‌کند. واقعیت این است که عدالت اجتماعی را نمی‌توان در محدوده سیستم‌های حقوقی موجود که در خدمت سرمایه‌داری-امپریالیسم و سایر نظام‌های ارتجاعی حکومتی هستند، به دست آورد.»

در مقایسه با تفکر و رویکرد تکیه بر «مجامع بین‌المللی»، کمپین بین‌المللی اضطراری برای آزادی فوری زندانیان سیاسی ایران، با خط انترناسیونالیستی و تکیه بر مردم جهان پیش می‌رود. یک نمونه الهام بخش از مبارزه با این خط و افق، مبارزه رفقای ما در کلمبیا است که هر بار الهام بخش تر از پیش الگوسازی می‌کنند. در زیر گزیده‌ای از آخرین کارزار این رفقا را می‌خوانید.

گزارشی از جشنواره بین‌المللی شعر در شهر مدیله کلمبیا

در اواخر ژوئیه، سی و دومین جشنواره بین‌المللی شعر مدیله با تعداد زیادی مهمان از ۲۴ کشور جهان برگزار شد. این جشنواره معتبر بین‌المللی از سال ۱۹۹۱ به همت مجله شعر پرومتئو و جنبش جهانی شعر برگزار می‌شود. در بخش‌های مختلف مدیله و شهرهای مجاور، برای مخاطبان زیادی شعر و کتاب‌خوانی برگزار شد. شاعران در وصف طبیعت و علیه نابودی آن توسط سرمایه‌داری، شعر می‌خواندند. برای اتحاد بین مردم جهان علیه زن‌کشی، استعمار و نژادپرستی، به چند زبان برنامه اجرا کردند. این برنامه‌ها، امکان تبادل نظر غنی میان هنرمندان و مخاطبان را نیز فراهم کرد. ما یک تیم ده نفره از شهر مدیله و سایر نقاط کلمبیا بودیم که برای حضور در برنامه‌های مختلف که در مکان‌های مختلف شهر برگزار می‌شد، پخش شدیم. ما با الهام از درخواست کمپین بین‌المللی اضطراری (IEC)، قصد داشتیم وضعیت زندانیان سیاسی ایران و همچنین وجود کمپین بین‌المللی اضطراری برای آزادی فوری زندانیان سیاسی ایران را به اطلاع عموم برسانیم. ما از هنرمندان خواستیم که فراخوان کمپین را امضا کنند و آن را به دیگران در سراسر جهان برسانند. ما از آن‌ها خواستیم که در محکوم کردن سرکوب، شکنجه، زندان و ترور توسط جمهوری اسلامی ایران (IRI)، و همچنین در محکومیت تهدیدات و تحرکات جنگی امپریالیسم آمریکا و تحریم‌های اقتصادی آن که بر رنج وحشتناک مردم ایران می‌افزاید، به ما بپیوندند. ما فراخوان کمپین بین‌المللی را به زبان‌های اسپانیایی، انگلیسی، پرتغالی و فرانسوی بین مردم پخش کردیم. برپایی یک نمایشگاه بزرگ با عنوان «قفس را بسوزان، رها کن پرندگان را!» با مجموعه‌ای از ۳۶ نمایشگر عکس‌واره (عکس‌ها را ببینید) و اکران مستند «نسرین» را برگزار کردیم. (۱)

در صحبت‌هایمان، مردم را از تشدید دستگیری‌ها، شکنجه و اعدام هنرمندان، شاعران، مدافعان حقوق بشر، فمینیست‌ها، فعالان جنبش‌های مدنی،

فعالان محیط زیست و بسیاری از افراد دیگر توسط جمهوری اسلامی ایران مطلع می‌کردیم - از جمله، زندانی شدن اخیر فیلمسازان جعفر پناهی، محمد رسول اف و مصطفی آل احمد.

استقبال گسترده از فراخوان اضطراری

از همان ابتدا، از شاعران آفریقا، اروپا و آمریکای لاتین خواستیم که فراخوان را امضا و آن را منتشر کنند. واکنش‌ها عموماً بسیار خوب و مثبت بود. بسیاری از آن‌ها، نسبت به وضعیت کنونی ایران بی‌اطلاع بودند. برخی‌شان، از وجود کمپین بین‌المللی و کار انترناسیونالیستی ما تعجب کرده و آن را الهام‌بخش می‌یافتند.

مرد جوانی از تیم برگزارکننده جشنواره با شنیدن خبر فراخوان کمپین، با لحن طعنه آمیزی پرسید: «این چه ربطی به کلمبیا دارد؟» در جواب گفتیم: «همه کسانی که عدالت‌طلب هستند و آرزوی جهانی بهتر را دارند، باید حول هدف آزادی فوری زندانیان سیاسی ایران جمع شوند.» پس از این مکالمه او ما را نزد یکی از مدیران جشنواره شعر برد تا به او بگوید که این یک کمپین مهم است و آن‌ها نیز باید در مورد آن بدانند و او نیز به نوبه خود، کمپین را به زنی از پرو معرفی کرد که وی گفت حتماً آن را میان دوستانش به ویژه دوستان ایرانی‌اش پخش خواهد کرد.

حدود ۲۰ شاعر فراخوان کمپین را امضا کرده و موافقت کردند آن را با دیگران به اشتراک بگذارند و اطلاعات تماس خود را به ما دادند. کی چینگونی Kayo Chingonyi شاعر زامبیایی ساکن انگلستان گفت پس از امضای فراخوان، صفحه وب‌سایت کمپین بین‌المللی را خواند و آن را با دیگران از جمله تهیه‌کننده‌اش که یک ایرانی است به اشتراک گذاشت.

در روزهای پایانی، دو نمایشگاه گرافیکی برگزار کردیم که شامل چندین پرتره از زندانیان سیاسی ایران و نوشته‌های کوتاهی از پرونده‌های آن‌ها، چند شعر از زندانیان ایران، فراخوان به زبان اسپانیایی و آگهی انگلیسی آن در نیویورک ریویو آو بوکس بود. همچنین یک بروشور از نقل قول باب آواکیان در مورد «دو منسوخ» (دو منسوخ: بنیادگرایی اسلامی و امپریالیسم) داشتیم.

این مراسم در دانشگاه آنتیوکیا و خانه فرهنگ لا پاسکاسیا در مرکز شهر مدلین برگزار شد. یک استاد «تاریخ هنر در زمان جنگ» که در گروه هنر دانشگاه آنتیوکیا تدریس می‌کرد، در راه کلاس خود توقف کرد تا با تعدادی از دانشجویانش نمایشگاه را تماشا کنند و از ما دعوت کرد تا در یکی از کلاس‌هایش صحبت کنیم.

مبارزه شدید بر سر انترناسیونالیسم در مقابل ناسیونالیسم

از سوی دیگر، مقداری بی‌تفاوتی موجود بود که ناشی از این طرز فکر بود که گویا با دولت «چپ» در کلمبیا «همه چیز در حال تغییر است». اما بسیاری از مردم کنجکاو بودند بدانند چرا عده‌ای از مردم کلمبیا به خاطر زندانیان سیاسی یک کشور دیگر به طور فعال کمپینی را پیش می‌برند. این کنجکاوی امکان بحث در مورد جنبه بسیار مهم کمپین، یعنی انترناسیونالیسم را فراهم کرد. ما توضیح دادیم که کار ما صرفاً برای ابراز همبستگی با کسانی که از سرکوب در ایران رنج می‌برند نیست، بلکه برای آن است که هدف آن‌ها را آرمان خودمان بدانیم. نقطه عزیمت ما این درک محدود ناسیونالیستی نیست که چه چیزی «بر کشور ما» یا «مردم ما» تأثیر می‌گذارد و نباید باشد. نقطه عزیمت شروع ما باید بشریت و کره زمین و مبارزه برای پایان دادن به ظلم و استثمار در تمام نقاط جهان باشد، نه فقط در کشور من.

اکثر مردم سوال‌های خود را نه با نیت بد بلکه دلسوزانه می‌پرسیدند. اما کسانی هم بودند که با نیت بد سوال می‌کردند و ما را متهم می‌کردند که «به مشکلات کلمبیا اهمیت نمی‌دهید». یکی از برگزارکنندگان جشنواره که از ایران به عنوان بخشی از «بلوک کشورهای ضد امپریالیستی» دفاع می‌کرد، به برخی از افراد ما که با شعرا صحبت می‌کردند گفت: «از فضای من سوء استفاده نکنید!» و یک استاد بازنشسته عضو اتحادیه اساتید دانشگاه از دغدغه ما نسبت به زندانیان سیاسی در ایران و ضدیت ما با تحریم‌های ایالات متحده علیه ایران انتقاد کرد و گفت، «شما باید از رژیم اسلامی حمایت کنید زیرا این رژیم یک نیروی مخالف امپریالیسم یانکی است و دشمن اصلی امپریالیسم آمریکای شمالی است». او ضمن مخالفت با رفتار جمهوری اسلامی نسبت به زنان، مدعی شد که «حجاب» بخشی از فرهنگ ایران است! ما مواضع غلط او را به چالش کشیدیم و وی پس از شنیدن استدلال‌های ما، تصمیم گرفت از نمایشگاه «قفس را بسوزان، رها کن پرندگان را» دیدن کند.

بسیاری از همکاران فستیوال، اعضا و دوستان حزب «کمونیست» قدیمی و غیرانقلابی کلمبیا (PCC) هستند. یکی از آن‌ها که سعی می‌کرد ما را خاموش و سانسور کند از این حرف‌ها می‌زد که: «اعتراض‌های درون ایران را آمریکا ترویج و تأمین مالی می‌کند»، «ایران بخشی از یک بلوک ضد امپریالیستی است»، «من شما را ندیده‌ام که از زندانیان سیاسی کلمبیا دفاع کنید» و غیره! تقریباً همه «روشنفکران چپ» اصلاح‌طلب، از جمله

برخی از مدیران اتحادیه معلمان بوگوتا (ADE) که آشکارا جمهوری اسلامی ایران را ضد امپریالیست اعلام کرده‌اند، از همین مواضع دفاع می‌کنند. آن‌ها حتی در سال ۲۰۱۹ جشن تأسیس جمهوری اسلامی ایران را برگزار کردند.

این جشنواره فرصتی واقعی برای مبارزه با فرقه‌گرایی و طفره رفتن‌ها و کوتاه‌بینی‌های برخی از روشنفکران «چپ» بود. این نیروها به ما انتقاد می‌کنند که داریم از «دیگران» حمایت می‌کنیم و می‌خواهند که ما خود را محدود به «مشکلات کشور خودمان» (یعنی کلمبیا) کنیم. یک موقع از ما می‌پرسند «چرا فقط ایران؟» و مواقع دیگر می‌پرسند «چرا فقط فلسطین یا عراق یا افغانستان یا برزیل؟» یا می‌پرسند «چرا فقط زنان یا LGBT؟» یا «چرا فقط در جشنواره‌ها؟» یا «چرا فقط در دانشگاه‌ها؟» یا «چرا فقط در محله‌ها؟» و این رشته سر دراز دارد! مبارزه برای تغییر طرز تفکر آن‌ها که هر بار فردگرایی را به سطح بالاتری می‌رسانند، ضروری است. در این مبارزه موفقیت‌هایی حاصل شده است.

به ما بپیوندید

جهان نمی‌تواند اجازه دهد کاری را که جمهوری اسلامی ایران از زمان تأسیس در سال ۱۹۷۹ انجام داده، ادامه دهد و هرگز نمی‌توان اجازه داد نسلی از مغزهای منتقد شجاع و قدرتمند را نابود کند. شجاعت و فداکاری توده‌های مردم و صداهای وجدان در ایران باید حمایت صریحی را از سوی بخش‌های اجتماعی مختلف جوامع در اقصی نقاط جهان، دریافت کند. از این نظر، بسیار مهم است که هنرمندان، وکلا و روزنامه‌نگاران از فراخوان کمپین اضطراری بین‌المللی استقبال کنند و فوراً آن را به هر طریق ممکن و در همه جا منتشر کنند. همانطور که فراخوان می‌گوید: جان زندانیان سیاسی ایران در خطر است - باید همین الان اقدام کنیم و به طور خستگی‌ناپذیر ...!

۱۵ آگوست ۲۰۲۲

پانویس‌ها:

(۱) گزارش به انگلیسی و عکس‌های بیشتر در وبسایت revcom.us با عنوان زیر:

International Poetry Festival in Medellín, Colombia: Boldly Struggling to Free Iran's Political Prisoners on the Basis of Internationalism



سایه بن بست‌ها و سازش‌ها

نگاهی به حیات ادبی و سیاسی هوشنگ ابتهاج

الف. صحاف

امیرهوشنگ ابتهاج (ه.الف. سایه) در سن ۹۴ سالگی در آلمان درگذشت. چنان که پیش‌بینی می‌شد مرگش همچون مرگ اسماعیل خوبی و رضا براهنی به موجی از ستایش‌ها و شماتت‌ها پا داد. گروهی به تقدیسش برخاستند که «آخرین قلۀ رفیع شعر ایران درگذشت!» و پاره‌ای هم به کارنامه سیاسی و موضع‌گیری‌های اجتماعی وی پرداختند؛ از طالبان سلطنت که هر روشنفکر، نویسنده و هر تنابنده‌ای که عرض خاکساری و آستان بوسی به درگاه «علی حضرت شاهنشاه آریامهر» و تخم و ترکه‌اش نکرده باشد و از آن بدتر در «گناه کبیره» انقلاب ۵۷ شرکت کرده باشد را سزاوار رکیک‌ترین دشنام‌ها و کین‌ها می‌دانند تا محمد خاتمی و اصلاح‌طلبان که در سوگ و رثای یکی از نامدارترین مجلس آریایان کارناوال‌های انتخاباتی‌شان پیام‌های تسلیت فرستادند.

بن بست و تکرار در شعر

ممکن است از بسیاری از غزلیات سایه خوش‌مان بیاید، می‌توان از برخی از اشعار نیمایی او استقبال کرد، می‌شود که با خاطرات تصنیف‌ها و ترانه‌هایش کیفور یا مشوش شد، باید که قدر دان تصحیح «حافظ به سعی سایه» باشیم؛ اما هوشنگ ابتهاج شاعر، چیزی به سپهر شعر فارسی نیافزود و برخلاف دیگرانی همچون نیما، شاملو، فروغ، براهنی و تا حدودی اخوان، به لحاظ کیفی و در ساحتِ فرم و زبان شعر و نگاه شعر و همچنین در محتوی و مضامین، راه نوینی را نگشود و جریان‌ساز و خط‌شکن و پیشگام و حتی تلفیق‌گر هم نشد و نبود. سایه جایی میان شعر کلاسیک فارسی و شعر نو، یا به قول خودش میان شهریار و نیما ماند و البته وزنه عملاً به سمت شعر موزون و غزل سنگینی می‌کرد. که این البته نه ضعف شعر او که ویژگی‌اش بود.

نکته اینجا است که ابتهاج در غزل هم چه به لحاظ مفاهیم و نگاه و چه از نظر زبان و دایره لغات و تشبیهات، در همان محدوده‌های غزل حافظ و دیگر غزل‌سرایان شعر کهن فارسی باقی ماند. زبان غزلیات ابتهاج حتی به مانند شعر پس از مشروطه ایران هم نکوشید به زبان مردم و زندگی جدیدشان نزدیک شود. از همین رو لحظات عاشقانه و استتیک [۱] غزلیات سایه نه از جنس زندگی انسان معاصر و تجارب زیسته و در دست‌رشد، که در بستر نمادین زبان و اشارات و نشانه‌های تاریخی و ادبی عمدتاً کهن بازتولید و برساخته می‌شود. به بیان دیگر، ما برای کشف و ارتباط‌گیری با عاشقانه‌های غزل ابتهاج در قرن چهاردهم خورشیدی، لاجرم نیازمند نمادها و زبان سبک عراقی در قرن هفتم و هشتم هستیم! بنا بر این غزل ابتهاج بنا به ماهیت و خصلت زبانی‌اش، نه در امروز و رو به آینده که پا در پس و رو به گذشته دارد. غزلیات او چیزی جز تکرار در غزل فارسی - ولو با کیفیتی بالاتر که به قول شهریار خطِ گم شده از زمان حافظ را جست و تداوم داد - نبود و از این نظر خواننده غزل ابتهاج با نوعی بن بست در زبان و فرم و نگاه و مضمون روبه‌رو است. از سوی دیگر اشعار نیمایی وی و یا برخی از تجاربش در سبک‌های آزاد شعری نیز هم‌رده بهترین نمونه‌های آن در شعر فارسی نیستند.

رکود، ایستایی و ضرباهنگ‌گند، دیگر ویژگی محیط و اتمسفر اغلب اشعار ابتهاج است. نه از پویش دیالکتیکی شعر شاملو و بلندای خیال پرسشگر بامداد خبری است و نه از تپش‌های معترض و کنجکاو‌های نوین شعر فروغ؛ نه هنجارشکنی‌های فرمیک و زبانی براهنی شما را به چالش و ناشناخته‌ها می‌برد و نه حتی خبری از بازی‌های استعاری و زبانی و تلفیق اخوان با ماترک سبک خراسانی هست. ریتم شعر سایه گند است و فضای غالبش خموده و این دقیقاً منطبق است با روح مرثیه و مصیبتی که شاعر در ناخودآگاه هنری‌اش حمل می‌کرد. تاسیان [۲] و سیاه مشق‌های زمانه‌های پسا کودتاها و قتل‌عام‌ها. ما به ندرت با شعرهایی از جنس و با کیفیت شعر «زنده باش» (چه فکری می‌کنی که بادبان شکسته... در کارهای سایه روبه‌رو می‌شویم.

ابتهاج شاعری است که حیات شعرش با دو کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و جامعه ایلغار زده پس از آن پیوند خورده است. اما او نه مانند شاملو از رپ رپه طبل‌های خون و غرش ببرهای عاشق در دیلمان و چیتگر نوشت و چندین هزار چشمه یقین در دل داشت که در بدترین دقایق آن شام مرگ‌زا چندین هزار جنگل‌شاداب ناگهان از زمین خواهند رُست و نه مثل فروغ خواب ستاره سرخی را می‌دید که خواهد آمد. سایه در پی کودتاها و قتل‌عام‌ها در سوگ کیوان و یاد رنگین رفیقانش به ذکر مصیبت و مرثیه خوانی نشست و از ارغوان گریانش پرسید که سواران خرامنده خورشید کی بر دره غمش خواهند گذشت؟ نوعی عزلت‌گزینی مفلوج و از جنس عرفان خموده پس از حمله مغول که با کار رسمی در رادیوی دولتی ایران و تولید برنامه گلها همراه شد و باز در فراق و مصیبت سرود که «توای پری کجایی؟»

روی دیگر این عزلت‌گزینی در شعر ابتهاج، فقدان چشمگیر عنصر اعتراض یا خشم است. باز در مقام مقایسه می‌توان دید که او نه مثل شاملو از گاو گند چاله دهان‌ها گفت و عشق در سال‌های وبایی پس از کودتا را رطوبت چندش‌انگیز پلشتی خواند و نه مانند فروغ بر بخارهای گس الک و انبوه روشنفکران بی‌تحرك شورید. حتی از سر نوعی استیصال خشمگین و ویرانگر، مثل نصرت رحمانی وعده «میعاد در لجن» هم نداد و یا همچون م.امید نا امید از خروج کاوه، سودای آمدن اسکندر نکرد. سایه نشسته بود در انتظار غباری بی‌سوار و در حسرت شبی که سپیده‌ای از آن سر نمی‌زد.

به تأکید نمی توان از هر شاعر و هنرمندی انتظار موضع سیاسی گرفتن داشت، اما ابتهاج شاعری بود سیاسی که به قول خودش می خواست با مردم باشد، اما شعرش فاقد عناصر فرمیک و محتوایی اعتراض و خشم و حتی بشارت دهنده طوفان های خفته در اعماق جامعه بود. و این ربط داشت به خط سیاسی و فکری او و حزب توده در دوران انفعال پس از کودتای ۲۸ مرداد و عزلت گزینی بروکراتیک در تبعید و همسویی با ضد انقلاب حاکم در اتحاد شوروی از میانه دهه ۱۹۵۰.

بن بست و سازش در سیاست

ه.الف سایه شاعری است که نمی توان به کارنامه و عملکرد سیاسی اش بی توجه بود. از جوانی به هواداری از حزب توده برخاست و به خون خواهی مرتضی کیوان و یاد رفقاییش، توده ای بود و توده ای ماند. از قضا آنچنان که ایدئولوژی نئولیبرالیستی سیاست زدایی از هنر و ادبیات موعظه می کند، سمتگیری سایه با یک حزب سیاسی، نه اشکال و ایرادش که از خودویژگی های کاراکتر هنری و ادبی اش بود. خاصه این که او شاعری نبود که به سفارش حزبی شعر بسراید و بنویسد. همانقدر که نمی توان به هنرمند ایراد گرفت که چرا به احزاب سیاسی نمی پیوندند، نباید که شاعران و هنرمندان را برای عضویت یا سمپاتی در احزاب سیاسی شماتت و سیاست کرد.

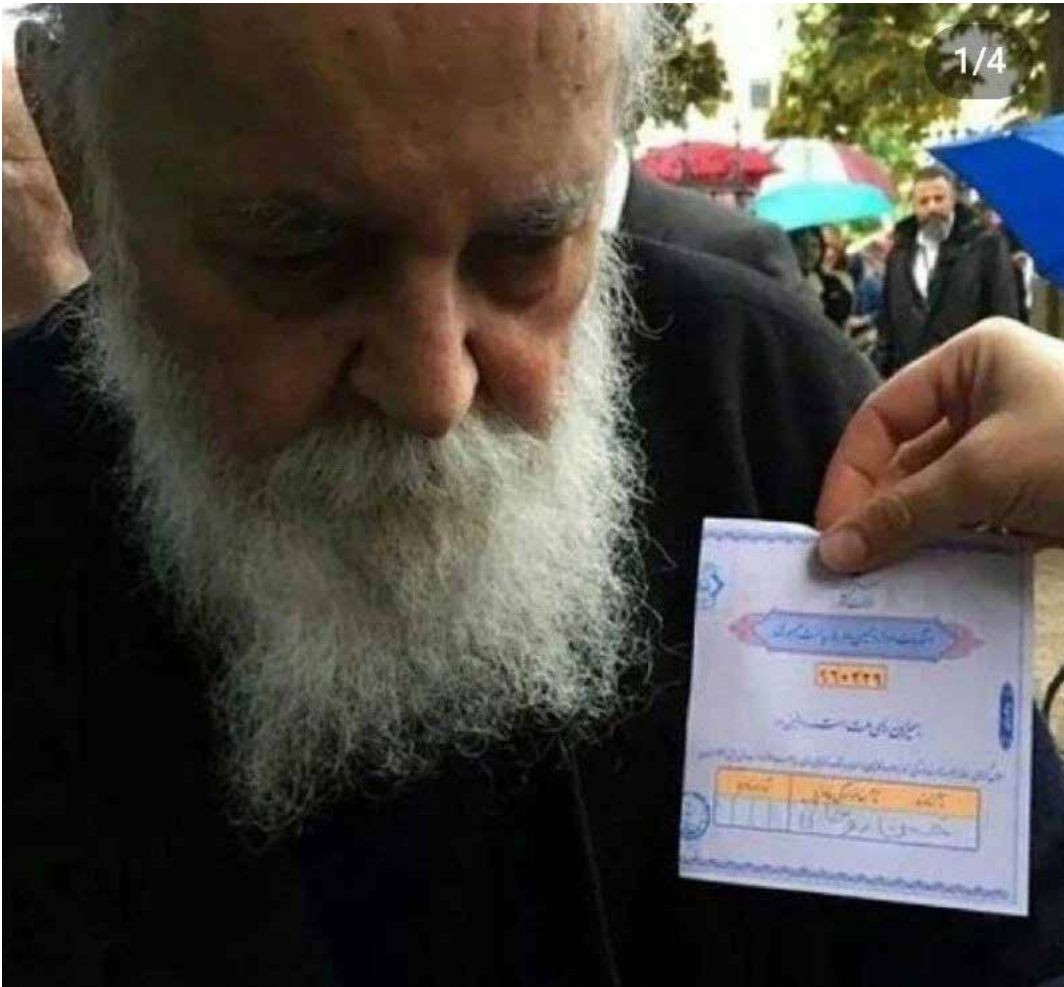
مشکل ابتهاج اما خط سیاسی و ایدئولوژیک حزبی بود که به آن تعلق داشت و نفوذ عمیق ساختار تفکر و نوع سیاست ورزی آن حزب که در ذهن و جان او نیز رسوب کرد. نوعی رویزیونیسم رفرمیستی و بروکراتیک که نه نشان از شور و شَرر خیزش های انقلابی در جهان آن روز داشت و نه ربطی به تکاملات نظری و سیاسی مارکسیسم در درون جنبش بین المللی کمونیستی در دهه [۳]. ۱۹۶۰ حزب توده از میانه دهه ۱۹۵۰ با رهروان سرمایه داری (رویونیست ها) در درون حزب حاکم و دولت شوروی که فقط نام سوسیالیسم و کمونیسم را یدک می کشیدند، سمتگیری کرد و به صدای رسای رویونیسم روسی در چپ ایران تبدیل شد. نوعی خط رفرمیستی در تأیید ضمنی رفرم های بورژوا-امپریالیستی رژیم شاه در دهه ۱۳۴۰ و ۵۰ هم در درون این حزب وجود داشت که احتمالاً راه را برای امثال سایه می گشود تا در بروکراسی رو به گسترش دولتی ادغام شوند.

با سقوط رژیم شاه و روی کار آمدن ضد انقلاب اسلامگرا در ایران، حزب توده تاریک ترین و رقت انگیزترین دوره حیات سیاسی اش را با سمتگیری با ارتجاع خمینی و رویارویی با مردم و سازمانهای انقلابی و چپ در فاصله مابین بهمن ۵۷ تا اردیبهشت ۶۲ به نمایش گذاشت. اندکی پس از انقلاب بود که ابتهاج به همراه دیگر شاعران و نویسندگان هوادار حزب توده به شمول محمود اعتمادزاده (به آذین)، سیاوش کسرایی، فریدون تنکابنی و چندین نفر دیگر از کانون نویسندگان ایران اخراج شدند [۴]. در مرکز این اختلاف و انشعاب، مسأله موضع گیری در قبال جمهوری اسلامی و روند رو به گسترش فاشیسم مذهبی بود. حزب توده و روشنفکران هوادارش از جمله ابتهاج، به نفع جمهوری اسلامی و «خط ضد امپریالیستی امام خمینی» موضع گیری کردند و کانون نویسندگان ایران که امثال شاملو و ساعدی هیئت دبیران آن را تشکیل می دادند، علیه جمهوری اسلامی و در دفاع از آزادی و مردم.

توده ای های اخراج شده از کانون نویسندگان، در اردیبهشت ۵۹ محفلی به نام «شورای نویسندگان و هنرمندان ایران» را تشکیل دادند و در سخن آغازین نخستین شماره ارگان آن نوشتند: «ضرورت تشکیل اجتماع تازه ای از اهل قلم و دیگر هنرمندان، هنگامی که قوت محسوس گشت که اختلاف آشتی ناپذیر بر سر ارزیابی انقلاب اسلامی ایران و موضع گیری اصولی در برابر آن، پس از ماه ها بحث و مجادله، ادامه همکاری در چارچوب کانون نویسندگان ایران را غیر ممکن ساخت. کسانی از جمع شاعران و نویسندگان و هنرمندان و پژوهندگان که خصلت خلقی و ضد امپریالیستی را مشخصه عمده انقلاب ایران می دانستند... به تأسیس شورای نویسندگان و هنرمندان ایران همت گماشتند» [۵]. تأکیدات از ما است. به این ترتیب شورای نویسندگان و هنرمندان ایران با فاشیسم دینی در حال گسترش سمتگیری کرد و به دفاع از آن برخاست. جمهوری اسلامی حجاب اجباری و قوانین شریعت اسلامی را به زنان تحمیل کرد، کردستان و ترکمن صحرا را به بمب و گلوله بست، با فتوای خمینی روزنامه ها را تعطیل کرد و قلم ها را شکست، اوباش حزب الله به تجمعات و تظاهرات مردمی حمله می کردند، دانشگاه ها تعطیل و فعالیت گروه های اجتماعی و شوراهای مردمی و سازمان ها و احزاب سیاسی ممنوع اعلام می شد، اما کانون کذایی ابتهاج و هم پالکی هایش در همان وقت فقط در ستایش جنگ ارتجاعی ایران و عراق حماسه سرایی کرده و از ضرورت اعتلای خط ضد امپریالیستی «امام خمینی» می گفت. حتی بعد از کودتای خرداد ۶۰ و در میانه انبوهی از اعدام ها و سرکوب های خونین توسط جمهوری اسلامی، شورای مزبور سه شماره دیگر از نشریه اش را منتشر کرد و در آن کشته شدن رجایی و باهنر را به خمینی تسلیت گفتند! (دفتر چهارم، تابستان ۱۳۶۰) «شورای نویسندگان و هنرمندان» توده ای چنان به ورطه تباهی و سمتگیری با فاشیسم قداره به دست حاکم افتادند که در زمستان سال ۶۰ - درست در مقطعی که هزاران انسان کمونیست و انقلابی و آزادی خواه در زندان ها شکنجه و سلاخی و در میدان های اعدام به صورت دسته جمعی به قتل می رسیدند - پوستر خمینی را به چاپ رسانده و زیر آن مرقوم فرمود که «فرخنده سالگرد انقلاب اسلامی ضد امپریالیستی و مردمی ایران را به ملت قهرمان ایران و امام بزرگوار خمینی رهبر انقلاب و بنیادگذار جمهوری اسلامی ایران تبریک می گوئیم!» (دفتر پنجم، زمستان ۱۳۶۰) زهی اندکی شرم و شرف.

اما حزب توده نیز به رقم تمام ارادات ها و همسویی ها با خمینی و نظامش از اواخر سال ۶۱ و تا اردیبهشت ۶۲، زیر تیغ سرکوب رفت. ابتهاج به همراه بسیاری از رهبران، کادرها و اعضای حزب و از جمله به آذین دستگیر و زندانی شدند. اما سایه پس از یک سال با درخواست شهپار از علی خامنه ای و با وساطت رئیس جمهور وقت ایران از زندان آزاد شد. فروپاشی بلوک امپریالیستی شوروی یا همان «اردوگاه صلح و سوسیالیسم» و «برادر بزرگ تر» توده ای ها هم به سرخوردگی سیاسی مضاعفی نزد ابتهاج منجر شد و او تا سال های میانی دهه ۷۰ تقریباً حضور سیاسی جدی و چشمگیری نداشت.

اما از خرداد ۷۶ و با به راه افتادن پروژه اصلاحات و تبدیل شدن بخشی از کاربدستان سابق جمهوری اسلامی از قاضی شرع و دادستان



و پاسدار و بازجو شکنجه‌گر تا نماینده مجلس و وزیر و نخست وزیر، به مصلح و مداراگر و واعظ «گفتگوی تمدن‌ها» و «جامعه مدنی»، ابتهاج نیز همراه جماعتی از «روشنفکران» و نویسندگان پا به صنعت اصلاحات گذاشت. نکته حائز اهمیت این است که ابتهاج نه از سر فرصت طلبی و سفلگی و لقمه چینی بلکه قلباً و با صداقت و آگاهانه پا در راه سازش با حکومت و ترویج و تبلیغ اصلاحات گذاشت. در یکی از مصاحبه هایش به مسعود بهنود گفت که مردم او را به این ویژگی به خاطر بیاورند که هر چه گفت و کرد از سر باور و صداقت بود.

کارکرد روشنفکرانی همچون سایه و دولت‌آبادی برای جمهوری اسلامی در مقطع بعد از خرداد ۷۶ دو چیز بود: نخست به مثابه سلبریتی‌های

«عظیم‌الشان» و پراوازه به زینت‌المجالس انتخابات‌های حکومت تبدیل شدند و مردم را به بستن امید‌واهی به میر و شیوخ اصلاحات و اعتدال و «سازندگی» فرا خواندند؛ و دوم به عنوان «زندانی سیاسی سابق و چپ» و «روشنفکر غیراسلامی» به سهم و وزن خود برای کل پروژه اصلاحات جلب مشروعیت کردند و بخش‌های میانی و مُردد خرده بورژوازی شهری ایران را به سازش با حکومت دعوت می‌کردند. ابتهاج در کنار محمود دولت‌آبادی از پایدارترین و صریح‌ترین نمایندگان این خط سازش با جمهوری اسلامی و تطهیر و توجیه آن بودند. او نه تنها به خاتمی و در ۸۴ به رفسنجانی و ۸۸ به موسوی و در ۹۲ و ۹۶ به حسن روحانی رأی داد و مردم را به بیعت با آن جناح از حکومت فراخواند، که حتی در انتخابات سال ۹۴ هم شرکت کرد و به «لیست امید» اصلاح طلبان در مجلس خبرگان هم پاسخ مثبت داد. همان لیستی که نام محمد محمدی ری‌شهری و دری نجف‌آبادی هم در آن دیده می‌شد. دو وزیر اطلاعاتی که اولی در دهه ۶۰ و تابستان ۶۷ از آمران و مسئولین کشتار زندانیان سیاسی از جمله دوستان ابتهاج در حزب توده بود و در دوران وزارت دومی، ده‌ها روشنفکر و نویسنده از جمله محمد مختاری و محمدجعفر پوینده ترور شدند. بر سنگ مزار محمدجعفر پوینده نوشته شده بود: «نویسنده باید بار دو مسئولیت بزرگ که مایه عظمت کار او است را بر دوش بکشد؛ خدمتگزاری حقیقت و خدمتگزاری آزادی...» و زندگی سیاسی هوشنگ ابتهاج (ه.الف.سایه) پس از ۵۷ هر چه بود، در خدمت به حقیقت و آزادی نبود.

یادداشت‌ها:

۱- استتیک (Aesthetics) در فارسی به اشتباه «زیباشناسی» ترجمه شده است. حال آنکه استتیک نه با مقوله «شناخت» که با مواجهه و تجربه و حس امر زیبا یا کار هنری سر و کار دارد. از این رو شاید با مساحمه بتوان استتیک را (زیباحسی) ترجمه کرد.

۲- تاسیان در زبان گیلکی به معنای دلنگی و غربت است و نام یکی از دخترهای شعر ابتهاج. سیاه مشق هم یکی دیگر از دخترهای شعر وی بود.

۳- پس از احیای سرمایه‌داری در اتحاد شوروی و بعد از مصوبات کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۵۶، یک مبارزه دو خط سیاسی و نظری در درون جنبش بین‌المللی کمونیستی بر سر سمتگیری با مارکسیسم انقلابی یا رویزیونیسم روسی در گرفت که به انشعاب بزرگی در دهه ۱۹۶۰ در بسیاری از احزاب و سازمانهای کمونیست و چپ در سطح جهان منجر شد. در سمت چپ این انشعاب و در دفاع از مارکسیسم و انقلاب، مانو تسه دون و حزب کمونیست چین قرار داشتند و در سمت راست، رویونیست‌های حاکم در شوروی. حزب توده در این انشعاب جانب رویزیونیسم روسی را گرفت. مانو تسه دون در این مبارزه خطی هم پرچم دفاع از سوسیالیسم و انقلاب را برافراشته نگاه داشت و هم با نقد اشتباهات درون حزب کمونیست شوروی در زمان استالین، علم مارکسیسم را در برخی از جوانب تکامل داد. در مورد خدمات سیاسی و نظری مانو نگاه کنید به: آواکیان، باب (۱۹۷۹) خدمات فناپذیر مانو تسه دون. ترجمه از اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران)

۴- در مورد اخراج توده‌ای‌ها از کانون نویسندگان ایران نگاه کنید به مجموعه مقالاتی که باقر پرهام به عنوان یکی از دبیران وقت کانون در شش شماره کتاب جمعه (از شماره ۲۵ در بهمن ۱۳۵۸ تا شماره ۳۰ در ۲۳ اسفند ۵۸) به سردبیری احمد شاملو نوشت. همچنین نگاه کنید به: پرهام، باقر (۱۴ بهمن ۱۳۹۰) چرا توده‌ای‌ها از کانون نویسندگان اخراج شدند؟. در وبسایت بی‌بی‌سی فارسی

۵- شورای نویسندگان و هنرمندان ایران. دفتر اول پاییز ۱۳۹۰. ص ۱

نگاهی به قحطی اوکراین ۱۹۳۲-۱۹۳۳

قسمت چهارم

انقلاب اکتبر، زمین، دهقانان و بلشویک‌ها

توضیح آتش: سلسله مقالات «افسانه هولوکاست استالین» که تاکنون سه قسمت آن در شماره‌های ۱۲۶، ۱۲۷ و ۱۲۸ نشریه آتش منتشر شده است، با هدف بررسی و نقد پروپاگاندای ضد کمونیستی و صنعت جعل تاریخ از سوی ایدئولوگ‌های نظام سرمایه‌داری امپریالیستی نوشته می‌شوند که سال‌ها است ادعا می‌کنند که کمونیست‌ها به رهبری استالین میلیون‌ها اوکراینی را طی سال‌های ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۳ از طریق یک قحطی و گرسنگی سازمان یافته و عامدانه، نسل‌کشی کرده‌اند. به منظور بررسی علمی و دقیق‌تر این پدیده، مسائل ارضی و دهقانی در روسیه سال‌های منتهی به انقلاب اکتبر و دهه ۱۹۲۰ و جنبش اشتراکی‌سازی را بیشتر مورد تحلیل و بررسی قرار داده‌ایم.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و سیر حرکت آن را بدون فهم مسأله ارضی و دهقانی یا بهتر است بگوییم بدون فهم اهمیت زمین و روستا در جامعه روسیه، نمی‌توان فهمید. در سال‌های منتهی به این انقلاب، نزدیک به هشتاد درصد جمعیت روسیه در روستاها زندگی می‌کردند و پنجاه درصد تولید ملی توسط روستاییان صورت می‌گرفت. (کار ۱۳۷۱: ج ۲، ۳۴) اکثریت مطلق بدنه ارتش روسیه تزاری در جنگ جهانی اول را دهقانان تشکیل می‌دادند و انزجارشان از آن جنگ بیهوده و فرارشان از جبهه‌ها و بردن اندیشه‌های ضد حکومتی و انقلابی به میان توده روستایی، نقش بسیار مهمی در وقوع انقلاب و سرنگونی امپراتوری رومانف‌ها داشت. بلشویک‌ها پایگاه محکمی در میان روستاییان نداشتند اما لنین درک روشنی از اهمیت مسأله ارضی-دهقانی برای پیروزی انقلاب داشت و در واقع بدون اتخاذ سیاست صحیح در قبال دهقانان و مسأله زمین در فاصله فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ و پس از آن بلشویک‌ها نمی‌توانستند انقلاب را به پیروزی و سرانجام برسانند.

بلشویک‌ها و مسأله ارضی و دهقانی قبل از ۱۹۱۷

مسأله زمین و دهقانان و روابط طبقاتی در روستاها از همان ابتدای تشکیل جنبش مارکسیستی روسیه یک پایه اصلی و مهم مباحثات درون این جنبش بود. جناح بلشوک حزب به رهبری لنین بر سر این مسأله به تحقیق و جمع‌بندی و در همان زمان به مبارزه فکری با دیگر گرایش‌های درون جنبش چپ روسیه پرداخت. لنین در این مورد مشخص مسأله ارضی و دهقانی بر سه نکته انگشت گذاشت:

یکم) این که روابط کالایی و مناسبات سرمایه‌داری به ویژه از سال‌های ۱۸۶۰ به بعد در روستاهای روسیه در حال گسترش بود و بقایای نظام فئودالی و سرواژ تابع روند رشد سرمایه‌داری شده بود (لنین ۱۳۵۷)

دوم) این که در مقابل سازمان‌ها و جریان‌های خرده بورژوازی و ایده آلیست روس مانند نارودنیک‌ها (Narodniks) و بعدها «سوسیالیست‌های انقلابی» (اس.آر) که دهقانان را نیروی محرکه و رهبر انقلاب سوسیالیستی در روسیه می‌دانستند، بر این حقیقت تأکید داشت که انقلاب سوسیالیستی فقط می‌تواند با رهبری طبقه پرولتاریا و حزب پیشگامش یعنی حزب کمونیست انجام شده و استقرار یابد.

سوم) بر وحدت استراتژیک پرولتاریا و دهقانان خصوصاً کارگران شهری با کارگران روستا و دهقانان فقیر پای می‌فشرد.

نقش دهقانان و جنبش دهقانی به ویژه بعد از انقلاب ناکام ۱۹۰۵ در نظر لنین و بلشویک‌ها برجسته‌تر شد. پس از قیام ژانویه ۱۹۰۵، خیزش‌های دهقانی در برخی از مناطق بالتیک و قفقاز چند ماه پیش از اعتصابات کارگران صنعتی در پاییز همان سال، باعث تداوم نفس‌های انقلاب شده بودند.

دهقانان و روستاها از فوریه تا اکتبر

برخاستن طوفان انقلاب فوریه ۱۹۱۷ که به سرنگونی رژیم تزار منجر شد با شورش‌های دهقانی و مصادره زمین‌ها توسط روستاییان همراه بود. صدها هزار روستایی جوان که مجبور به پوشیدن یونیفرم‌های نظامی ارتش تزاری و شرکت در جنگ امپریالیستی شده بودند، مجروح، سرخورده و متفر از جنگ به روستاهای‌شان بازگشتند تا هم از ایده‌های انقلابی در شهرها بگویند و هم به مصادره زمین‌های دولتی و اراضی‌ای که در انحصار بقایای سرواژ بود کمک کنند.

در فاصله فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ اقدامات دهقانان و مشارکت‌شان در انقلاب نه با هدف سرنگون کردن نظم موجود و برای قدرت سیاسی شورایی بلکه با هدف مصادره زمین‌ها و دارای ماهیت محلی و منطقه‌ای و عمدتاً تحت نفوذ فکری اس.آرها بود. دولت موقت به رهبری کرنسکی که پس

از سرنگونی تزار در فوریه ۱۹۱۷ به قدرت رسیده بود، سعی داشت «کمیته‌های ارضی» را در روستاها حاکم کند که تحت نفوذ اس.آرها بودند. اما کرنسکی توانست مسأله زمین را در روستاها حل کند. همانطوری که قادر نبود دو خواسته دیگر اکثریت مطلق مردم روسیه یعنی نان و صلح را برآورد و در مقابل مصادره زمین‌ها توسط روستاییان مقاومت می‌کرد. پژوهش تاریخی دقیقی از روستاهای روسیه در دوره حکومت کرنسکی، نشان می‌دهد که چگونه دولت هم در مسأله مصادره اراضی، هم تأمین غله و نان و هم گسترش آتوریته و نفوذش در روستاها ناکام ماند و شکست خورد. (Badcock. 2007)

اس.آرها به عنوان با نفوذترین حزب سیاسی در روستا در واکنش به این وضعیت، به دو جناح راست و چپ منشعب شدند. اس.آرهای راست جانب رژیم کرنسکی و ضد انقلاب را گرفتند و در حالی که عمری لاف انقلاب ارضی زده و رویای توزیع زمین به دهقانان می‌پروردند، در مقابل خواست اکثریت دهقانان مبنی بر مصادره اراضی ایستادند. (تروتسکی. ۱۳۶۰: ج ۲. ۳۸۴-۳۷۹) اما دهقانان منتظر نظر ریش سفیدان حزب اس.آر نماندند و شورش‌های دهقانی و مصادره قهرآمیز زمین‌ها به سرعت گسترش پیدا کرد. در مارس ۱۹۱۷ تنها سی و چهار استان شاهد شورش‌های دهقانی بودند، اما این عدد در ماه جولای به سیصد و بیست و پنج مورد رسید. (همان ۳۸۸) این مقطعی است که نبض تحرک سیاسی در روستاها از دست خرده بورژوازی و اس.آرهای راست خارج شد و بلشویک‌ها به رهبری لنین که موفق شده بودند با اس.آرهای چپ و برخی از بقایای منشویک‌ها از جمله تروتسکی و غیره به ائتلافی دست یابند، به وزنه سنگین تری در روستا تبدیل شدند. به قول تروتسکی «روستا فقط از راه تجربه و پس از سرخوردگی به بلشویسم روی آورد. و نیروی بلشویک از این حقیقت نشأت می‌گرفت که مابین حرف و عمل آن‌ها در خصوص مسأله زمین چنان که در سایر مسائل، تفاوتی وجود نداشت». (همان ۳۹۰-۳۹۱)

لنین صراحتاً از مصادره زمین‌ها توسط دهقانان دفاع می‌کرد و این در واقع پاسخ به خواست دهقانان و هم جهت شدن با عمل و اراده آن‌ها بود. تصرف اراضی مالکان بزرگ پیشاپیش توسط دهقانان صورت گرفته بود و نخستین کمیسر خلق جمهوری شوروی در امور کشاورزی بعدها نوشت: «کار انحلال قدرت مالکان به دست توده‌های دهقانی و به دست ارگان‌های محلی انجام گرفت. این‌ها ابزارهای واقعی کمیساریای خلق بودند». (کار. ج ۲. ۵۰)

لنین، حزب بلشویک، دهقانان و روستاها

این نکته دارای اهمیت تاریخی است که بلشویک‌ها در مقطع بعد از فوریه ۱۹۱۷ در روستاها در اقلیت مطلق قرار داشتند و تقریباً فاقد نفوذ سیاسی و تشکیلاتی چشمگیری در اکثر مناطق روستایی بودند. اس.آرها حتی در درون «شورای نمایندگان دهقانان» هم که توسط سربازان روستایی بازگشته از جنگ در مقابل کمیته‌های ارضی وابسته به دولت موقت ساخته شده بودند، دست بالا را داشتند. در اولین کنگره شوراهای نمایندگان دهقانان که از ۴ تا ۲۸ ماه مه تشکیل شد، از میان ۱۱۱۵ نماینده، ۵۷۳ نفر از اس.آرها و فقط ۱۴ نماینده از بلشویک‌ها بودند. (بتلهایم ۱۳۵۸: ۷۷) نفوذ بلشویک‌ها پیشاپیش در روستاها کم بود و آن‌ها نمی‌توانستند به سرعت و در فاصله فوریه تا اکتبر آن را جبران کنند. این درست است که پس از فوریه، خیانت و تزلزل خرده بورژوازی اس.آرهای راست، نفوذ فکری و تشکیلاتی سازمان‌های خرده بورژوا را بخشاً در میان دهقانان و روستاییان، خصوصاً دهقانان فقیر و نیمه پرولتاریای روستا، کاهش داد و به افزایش گرایش به بلشویک‌ها و ائتلاف‌شان منجر شد، اما این مسأله کاملاً نسبی و حتی می‌توان گفت موقتی بود.

بلشویک‌ها تا مدت‌ها و حتی پس از سقوط رژیم کرنسکی و پیروزی قیام اکتبر هم در روستاها قدرت مستقلی نداشتند و نمی‌توانستند از اس.آرهای چپ جدا شوند. به عنوان مثال در ۳۱ اکتبر ۱۹۱۷ «کمیته ارضی» که رهبری‌اش در دست اس.آرها بود از پذیرفتن اعتبار فرمان ارضی صادر شده توسط دولت بلشویکی سرباز زد. (کار. ج ۲. ۵۳) بلشوک‌ها در جذب کادرهای دهقانی و روستاییان به حزب‌شان هم کامیابی زیادی به دست نیاوردند. آن‌ها در پایان سال ۱۹۱۷ تنها دارای ۲۰۳ هسته دهقانی با ۴۱۳۲ عضو در حزب بودند و این نسبت در ۱۹۱۸ به ۲۳۰۴ هسته با ۱۴۷۹۲ عضو رسید، اما با وجود این افزایش، بازهم فقط پنج درصد کل اعضای حزب از میان دهقانان و روستاییان بودند. (بتلهایم ۱۳۵۸: ۲۵۱) عدم نفوذ سیاسی و تشکیلاتی بلشویک‌ها در مناطق روستایی و سیطره فکری و سیاسی بورژوازی روستا، دهقانان مرفه و خرده بورژوازی در دهات روسیه، چنان که در ادامه خواهیم دید در سال‌های آتی به یک تضاد جدی در کل اتحاد شوروی و یک معضل و ضرورت واقعی پیش پای دولت نوپای دیکتاتوری پرولتاریا برای حل همین معضل بزرگ اقتصادی - اجتماعی تبدیل شد.

اولین سیاست پیروزمندان بلشویک‌ها در رابطه با حل مسأله ارضی - دهقانی در شعار نان، صلح، زمین فشرده شد. دقیقاً همان خواست‌هایی که دولت موقت کرنسکی و اکثریت مطلق سازمان‌ها و احزابی که به لحاظ گستردگی و نفوذ اجتماعی جلوتر از بلشویک‌ها بودند، قادر به تأمین و پاسخ دادن به آن نبودند. تأمین این خواست‌ها به برنامه کسب قدرت سیاسی که لنین در ترزهای آوریل طرح کرد وابسته بود. این تنها حزب بلشویک به رهبری لنین بود که توانست به درستی ضرورت‌ها و فوریت‌های عینی مقطع پس از انقلاب فوریه جامع روسیه یعنی «نان صلح زمین» به اضافه خواست آزادی‌های سیاسی و حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم، که فشرده گسل‌های سیاسی و اجتماعی جامعه روسیه بودند را به ضرورت فوری سرنگون کردن دولت کهنه و استقرار جمهوری سوسیالیستی پیوند بزند.

بلشویک‌ها با شرکت نکردن در دولت موقت و با افشاگری‌های مداوم از ماهیت و برنامه‌های این دولت و متحدینش، به توده‌های مردم ثابت کردند که بدون سرنگونی رژیم کرنسکی و نظام سیاسی - ایدئولوژیک و اقتصادی - اجتماعی آن، پایان دادن به جنگ امپریالیستی، حل مسأله زمین و بیرون کشیدن فوری مردم از فقر و پایان دادن به ستم ملی و ستم بر زنان و دیگر ستم‌گری‌های اجتماعی حل‌نشده هستند و هرگز متحقق نخواهند شد. این نکته مهم بود که لنین و بلشویک‌ها این ضرورت‌ها را از یک رشته مطالبات صنفی، در خود و محلی به ضرورت بزرگتر و مرکزی هر انقلابی

یعنی مسأله قدرت سیاسی و دولتی پیوند زدند. به همین دلیل لنین در نخستین کنگره کشوری نمایندگان دهقانان روسیه در ژوئن ۱۹۱۷ گفت که مسأله اصلاحات ارضی مورد نظر دهقانان باید به بحث قدرت و انتقال قدرت از پلیس و ارتش و بروکراسی موجود به شورای نمایندگان کارگران و دهقانان و سربازان پیوند بخورد. و در تزه‌های معروف آوریل هم تأکید کرد که در شورای نمایندگان دهقانان به مرکز ثقل برنامه ارضی تبدیل شوند و مصادره کلیه زمین‌های ملاکین و ملی کردن کلیه اراضی کشاورزی در کشور و اداره امور آن‌ها از طرف شوراهای محلی نمایندگان بزرگان و دهقانان صورت بگیرد و شورایی از نمایندگان دهقانان فقیر (لنین. ۱۳۶۱). راجع به وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر (۴۵۳-۴۵۴)

اما ما می‌دانیم که تزه‌های لنین در ماه آوریل حتی در درون حزب بلشویک در آغاز با مخالفت روبه‌رو شدند. آن‌ها لنین را به عدول از برنامه‌ها و نظرات پیشین حزب مبنی بر دو مرحله‌ای بودن انقلاب و به چپ‌روی متهم می‌کردند. لنین در مقابل معتقد بود که در عمل، انقلاب روسیه از مرحله نخستش (انقلاب دمکراتیک) به مرحله دوم یا انقلاب سوسیالیستی انتقال پیدا کرده است و بورژوازی که در دولت موقت کرنسکی تجسم پیدا کرده بود قدرت را از دولت اشرافیت فئودال و زمین دار یعنی خاندان رومانف‌ها گرفته است. حال باید تمام قدرت به دولت دیکتاتوری پرولتاریا انتقال یابد که در شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان و سربازان تجسم پیدا کرده و باید که تحت رهبری و خط و برنامه حزب بلشویک قرار بگیرند. (لنین ۱۳۵۹. ارزیابی وضع فعلی)

اما در مورد مسأله ارضی وضع فرق داشت و منتقدین لنین در حزب بلشویک او را به راست‌روی نسبت به برنامه‌ها و شعارهای سابق حزب و به پذیرش برنامه ارضی اس.آرها مبنی بر تقسیم زمین میان کلیه دهقانان و ادامه مالکیت خصوصی بر اراضی که چیزی جز یک رفرم بورژوایی نبود، متهم می‌کردند. این درست است که لنین در این مقطع عملاً برنامه ارضی اس.آرها را پذیرفت و این یک عقب‌نشینی نسبت به برنامه‌ها و شعارهای بود که پیشتر حزب بلشویک و خود شخص او بیش از همه بر آن‌ها پا فشاری می‌کردند. اما لنین نسبت به این عقب‌نشینی آگاه بود و از دو منظر به دفاع از آن بر می‌خاست؛ نخست از زاویه مبارزه طبقاتی در روستاها بعد از انقلاب و دوم از منظر ضرورت‌ها و تاکتیک‌ها.

در ۱۹۱۷ دو تضاد و مبارزه در روستاهای روسیه جریان داشت: نخست تضاد مالکان بزرگ و بقایای اشرافیت فئودال با اکثریت دهقانان که شامل دهقانان متوسط، دهقانان فقیر و پرولتاریا و نیمه پرولتاریای روستا می‌شدند. این تضاد عمده بود و موتور آن، مطالبه زمین از سوی دهقانان متوسط و فقیر و برانداختن بقایای سرواژ بود. و دوم تضاد میان خود دهقانان و لایه‌های مختلف زحمتکشان روستا و مشخصاً میان دهقانان فقیر و نیمه پرولترها با دهقانان مرفه و متوسط. (Alavi 1965: 249) لنین در این مورد معتقد بود که ملی کردن زمین‌ها یک اقدام بورژوایی است اما هر چقدر برانداختن زمین‌داری اربابی و رفرم بورژوایی ارضی جدی‌تر باشد، مبارزه طبقاتی دهقانان فقیر و پرولتاریای کشاورزی بر علیه بورژوازی دهقانی (دهقانان مرفه) با نیرو و سرعت بیشتری گسترش می‌یابد. و ادامه داد که سرنوشت انقلاب روسیه در گروی این مسأله است که آیا پرولتاریای شهر می‌تواند پرولتاریای روستا را به دنبال خود بکشد و توده نیمه پرولتاریای روستا را به آن‌ها ملحق کند یا این توده به دنبال بورژوازی خواهد رفت. (لنین. ۱۳۶۱. مصوبان هفتمین کنفرانس کشوری حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه. ۴۷۱)

بنابراین وجه دیگر آن وضعیت متضاد این بود که لنین و بلشویک‌ها چگونه مانع از سمتگیری دهقانان و مشخصاً خرده بورژوازی روستا (دهقانان متوسط) با بورژوازی شوند و نیروی عظیم آن‌ها را در کمپ انقلاب نگه دارند. سیاست لنین در این مقطع و در این مورد، وحدت با دهقانان و کار توضیحی و ترویجی برای اصلاح نگرش‌شان و صبر بود تا خود زندگی به آن‌ها بیاموزد. او در در مه ۱۹۱۷ گفت که بلشویک‌ها باید برای توده‌های روستا توضیح بدهند که «سیستم اقتصاد کشاورزی کوچک در شرایط تولید کالایی توانایی آن را ندارد که بشر را از فقر توده‌ها و ستمگری نسبت به آن‌ها رهایی بخشد». (لنین. ۱۳۶۱. وظایف پرولتاریا در انقلاب ما. ۴۶۳) و در دومین کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان و سربازان روسیه خطاب به منتقدانش در حزب بلشویک گفت: «اینجا صدهایی شنیده می‌شود که می‌گویند این فرمان (دستورنامه دهقانی درباره زمین) توسط اس.آرها تنظیم شده است. بگذار چنین باشد و مگر تفاوتی دارد که توسط چه کسی تنظیم شده است؟ ما به عنوان یک حکومت دمکراتیک نمی‌توانیم تصویب‌نامه توده‌های تحتانی مردم را نادیده بگیریم، ولو این که با آن‌ها موافق هم نباشیم. خود دهقانان در آتش زندگی با به کار بستن این فرمان در عمل و با اجرای آن در محل‌های خود به حقیقت ماجرا پی خواهند برد... حتی اگر دهقانان در آینده هم از اس.آرها پیروی کنند... ما خواهیم گفت بگذار چنین باشد و زندگی بهترین معلم است و معلوم خواهد شد که حق به جانب کیست و بگذار دهقانان از یک طرف و ما از طرف دیگر به حل این مسأله پردازیم.» (لنین. ۱۳۶۱. سخنرانی درباره زمین. ۵۶۶)

منابع

- لنین (۱۹۰۵) برخورد سوسیال دمکراسی با جنبش دهقانی. م کمال. بیجا. انتشارات شناخت
 لنین (۱۳۶۱) منتخب آثار لنین. محمد پورهرمزان. برلین غربی. انتشار هواداران سچفخا
 لنین (۱۳۵۷) توسعه سرمایه‌داری در روسیه. بی نا. بی جا. انتشارات سیاهکل آزاد
 تروتسکی، لئون (۱۳۶۰) تاریخ انقلاب روسیه. در سه جلد. ترجمه سعید باستانی. تهران. نشر فانوسا
 کار، ای اچ (۱۳۷۱) تاریخ روسیه شوروی. جلد ۲. ترجمه نجف دریابندری. تهران. انتشارات زنده رود
 بتلهایم، شارل (۱۳۵۸) مبارزه طبقاتی در اتحاد شوروی، دور اول ۱۹۱۷-۱۹۲۳. ترجمه خسرو مردم دوست. تهران. انتشارات پژواک
 قاضی‌زاده، صلاح (۱۳۹۸) شوراها و انقلاب اکتبر، یا چرا حق با لنین بود؟ در نشریه حقیقت دور سوم. شماره ۸۵ تیر ۱۳۹۸
 رچلف، پیتر (۱۹۷۴) شوراها و کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه. ترجمه وحید تقوی. سایت کاوشگر

مبادله در اقتصاد سوسیالیستی

اقتصاد سیاسی مارکسیستی - بخش بیستم و ششم

واقعیت کمونیسم چیست؟

کتاب شانگهای در زمینه تئوریزه کردن قوانین عینی حاکم بر زیربنای اقتصادی در دوران «گذار سوسیالیستی»، گنجینه‌ای بی نظیر در اقتصاد سیاسی مارکسیستی است. این اثر، بیان تفکر کمونیست‌های تحت رهبری مائوتسه دون در حزب کمونیست چین است که با به کارگیری خلاقانه و صحیح اقتصاد سیاسی مارکسیستی و تئوری مائوتسه دون در مورد علل احیای سرمایه‌داری در یک کشور سوسیالیستی، سنتزی بزرگ از تجربه جایگزین کردن شیوه تولید سرمایه‌داری با شیوه تولید سوسیالیستی در کشورهای سوسیالیستی سابق (شوروی و به ویژه چین) است. کتاب شانگهای با تشریح علمی تضادها و چالش‌های ایجاد و توسعه شیوه تولیدی سوسیالیستی که واقعا و عملاً متمایز از شیوه تولیدی سرمایه‌داری باشد، ساده‌نگری و فرمالیسم رایج در میان «چپ»‌های آنارشیست و «شورایی» و انواع تحریفات روزیونیستی در مورد خصلت سوسیالیسم و ساختمان سوسیالیسم را به مصاف و سخره می‌گیرد.

در قسمت‌های پیشین، با تکیه بر فصول اول تا هشتم کتاب شانگهای به جوانب گوناگون تغییر سوسیالیستی در روابط تولید و تضمین توسعه سوسیالیستی اقتصاد پرداختیم. در این جا، با تکیه بر فصل ۹ کتاب شانگهای (مشخصاً عنوان «مبادله و گردش پول در جامعه سوسیالیستی») به فرآیند مبادله می‌پردازیم.

کتاب شانگهای می‌نویسد: مبادله، «یک شکل اقتصادی است که تولید را به توزیع متصل می‌کند». انگلس در مورد رابطه میان مبادله و تولید می‌گوید: «هر یک از این دو عملکرد اجتماعی (تولید و مبادله) تابع تأثیرات فاکتورهای ویژه و گسترده خارجی هستند و نتیجتاً هر یک به میزان گسترده‌ای قوانین ویژه خود را دارند. اما از سوی دیگر، آن‌ها مداوم یکدیگر را تعیین کرده و بر هم تأثیر می‌گذارند. این کار به درجه‌ای صورت می‌گیرد که شاید بتوان آن‌ها را به عنوان دو محور مختصات منحنی اقتصادی تعریف کرد.» (آنتی دورینگ، انگلس، صفحه ۱۸۶، انگلیسی)

در نظام سوسیالیستی، توزیع عمدتاً از طریق «مبادله» صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر، در جامعه سوسیالیستی، اکثر محصولات کار از طریق مبادله وارد عرصه‌های مصرف مولد (یعنی، مصرفی که برای تولید فرآورده‌های دیگر است) و مصرف شخصی (مانند نیازهای روزمره مردم) می‌شوند. مبادله سوسیالیستی و صفات مشخصه آن چیست؟ چه تفاوتی با مبادله کالایی سرمایه‌داری دارد؟ چگونه تحقق می‌یابد؟ قوانین عینی حاکم بر آن کدامند؟ تناقض‌های مبادله سوسیالیستی چیست و چگونه به سادگی می‌تواند تبدیل به مبادله کالایی سرمایه‌داری شده و راه رجعت به سرمایه‌داری را در کل اقتصاد باز کند؟

در رابطه با شیوه تولیدی سوسیالیستی به چند نکته باید توجه کرد:

- (۱) شیوه تولیدی سوسیالیستی، در واقع یک شیوه تولیدی در حال گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم است. در نتیجه، روابط تولیدی سوسیالیستی در هر سه جزء آن (۱- مالکیت بر ابزار تولید، ۲- روابط توزیع، ۳- جایگاه هر کس در فرآیند کار) متمایز از روابط تولیدی سرمایه‌داری و گسست از آن است؛ اما، هنوز با روابط تولیدی کمونیستی فاصله دارد.
- (۲) به همین علت در هر سه سطح و هر سه جزء روابط تولیدی سوسیالیستی، اجباراً عناصر بورژوازی موجود است. به طور مثال، در اقتصاد سوسیالیستی چین (۱۹۴۹-۱۹۷۶) سه نوع مالکیت بر ابزار تولید موجود بود. هر چند هسته مستحکم این روابط، مالکیت همگانی سوسیالیستی بود اما مالکیت کلکتیوی و حتی مالکیت‌های کوچک تا مدتی وجود داشت. وجود سطوح مختلف مالکیت بر ابزار تولید، ضرورت «مبادله» میان آن‌ها را به وجود می‌آورد (بعداً بیشتر به آن خواهیم پرداخت). در روابط توزیعی سوسیالیستی نیز با همین تناقض مواجهیم. زیرا، در اقتصاد سوسیالیستی، توزیع ثروت‌های اجتماعاً تولید شده بر مبنای اصل «به هر کس به اندازه کارش» انجام می‌شود و نه بر مبنای «به هر کس به اندازه نیازش». در نتیجه، نیاز به «مبادله» میان «کارهای مختلف» هست و باید کارهای مختلف را محاسبه و مقایسه کرد. در اقتصاد سوسیالیستی، هنوز میان موقعیت‌های شغلی متفاوت، تمایز وجود دارد: مدیر و مهندس و کارگر و غیره. هر یک از این‌ها میزان متفاوتی از «دستمزد» را از جامعه دریافت می‌کنند و درجه‌بندی مشاغل موجود است که بیانگر خصلت «گذاری» و متناقض سوسیالیسم است. این تفاوت‌ها نشانه وجود «حق بورژوازی» در اقتصاد سوسیالیستی است. در جامعه سوسیالیستی این تناقضات یا تضادها، نیروی محرکه حرکت به سمت کمونیسم را تأمین می‌کنند، اما هم زمان خطر بازگشت به سرمایه‌داری را نیز در بطن خود می‌پروراند.
- (۳) به نسبت تکامل جامعه سوسیالیستی تناسب میان «به هر کس به اندازه کارش» و «به هر کس به اندازه نیازش» بر هم خورده و مبادله با واسطه محاسبه «کار» هرچه بیشتر تبدیل به توزیع بدون واسطه و محاسبه می‌شود و هرچه بیشتر اقلام مورد نیاز از گردونه مبادله خارج شده و به مصرف مستقیم می‌رسند. تقسیم کار میان رده‌های مختلف شغلی مرتباً کم می‌شود.

به طور مثال، مدیران و مهندسان در تولید مستقیم و در کنار کارگران به تولید می‌پردازند و کارگران در مدیریت و ساختار مهندسی تولید شرکت می‌کنند. اما، تمایز میان کارهای مختلف در دوران گذار وجود دارد و مبادله میان کارهای مختلف را الزام‌آور می‌کند.

در چین سوسیالیستی، پس از این که تغییرات سوسیالیستی در مالکیت بر ابزار تولید، اساساً به سرانجام رسید، سه نوع رابطه مبادله‌ای وجود داشت: ۱- مبادله مبتنی بر نظام مالکیت خصوصی (بقایای مالکیت خصوصی در صنعت و کشاورزی به صورت قطعات شخصی که در اختیار اعضای کلکتیوهای زراعی قرار دارد و تولید جنبی خانوادگی) ۲- مبادله بین موسسات سوسیالیستی دولتی و اقتصاد کلکتیو (جمععی)، و نیز مبادله درون اقتصاد کلکتیو. ۳- مبادله درون نظام مالکیت سوسیالیستی همگانی، شامل مبادله بین موسسات سوسیالیستی تحت اداره دولت و مبادله میان دولت با کارمندان و کارگران. (شانگهای. فصل ۹)

مبادله میان مالکیت‌های کوچک و حتماً میان اقتصادهای کلکتیو، تابع برنامه‌ریزی سوسیالیستی مرکزی بوده و چارچوبه‌های محدود کننده داشتند. با این وجود، خصلت مبادله کالایی سرمایه‌داری را داشتند. از سوی دیگر، فرآورده‌های تولیدی که مبتنی بر دو نوع مالکیت همگانی سوسیالیستی بودند، خصلت مبادله سوسیالیستی داشتند. کتاب شانگهای کیفیات و صفات مشخصه این نوع مبادله را از دو جنبه مختلف محک می‌زند:

جنبه اول: روابط مبادله به این شکل ظاهر می‌شود که: ۱- هدف از این نوع مبادله، کسب سود نیست. بلکه تأمین نیازهای دولت و مردم است. ۲- این نوع مبادله بر زمینه رقابت میان واحدهای تولیدی و هرج و مرج در تولید انجام نمی‌شود. بلکه تحت هدایت یک برنامه‌ریزی دولتی صورت می‌گیرد. ۳- قیمت محصولات به طور خودبه‌خودی در بازار شکل نمی‌گیرد. بلکه توسط دولت سوسیالیستی معین می‌شود.

جنبه دوم: از طرف دیگر، از آنجا که این نوع مبادله همچنان مبادله بین دو دارنده مختلف است، کماکان دارای صفات مشخصه عمومی مبادله کالایی است و این خصائل را دارد: ۱- ضرورتاً تابع نقش تنظیم کننده قانون ارزش است و این قانون مستلزم مبادله بر حسب ارزش‌های برابر است. ۲- در این مبادله کماکان پول به عنوان واسطه مبادله استفاده می‌شود و حتماً در مبادله میان دو بخش از مالکیت همگانی سوسیالیستی، مبادله از طریق پول وجود دارد. ۳- ارزش کالای مبادله شده کماکان باید در شکل قیمت تبارز یابد. بنابراین، میان ارزش و قیمت فرآورده‌ها نوساناتی وجود خواهد داشت و در نتیجه آن یک طرف ضرر و یک طرف سود خواهد کرد. (همانجا)

سه دسته‌بندی روابط مبادله که گفته شد، متناقض بودن روابط تولیدی در دوران سوسیالیسم را به روشنی تصویر می‌کند: از یک طرف، مبادله کالایی بر مبنای مالکیت خصوصی ابزار تولید وجود دارد. از سوی دیگر، هسته مرکزی مبادله در اقتصاد سوسیالیستی، مبادله سوسیالیستی است که مبتنی بر مالکیت عمومی ابزار تولید است. و نکته مهم‌تر این که حتماً در مبادله سوسیالیستی، «قانون ارزش» نقش بازی می‌کند زیرا این مبادله نیز مستلزم مبادله بر حسب ارزش‌های برابر است. این تناقضات تبارز خصلت گذاری شیوه تولید سوسیالیستی است که از سرمایه‌داری گسست کرده اما هنوز به کمونیسم نرسیده است.

حق بورژوازی در مبادله سوسیالیستی باید محدود شود

سرمایه‌داری و بورژوازی از لحاظ تاریخی از دل مبادله کالایی زاده شدند و از دو قطبی شدن تولید کنندگان کالایی کوچک سر بلند کردند. به علت ادامه حیات مبادله کالایی در جامعه سوسیالیستی، سرمایه‌داری و عناصر بورژوازی نواخته به طور اجتناب‌ناپذیر به وجود می‌آیند. از یک طرف، به علت این که جامعه سوسیالیستی هنوز مجبور است ارزش محصول و سود را محاسبه کند، همین کار می‌تواند اوضاعی را در این یا آن بخش پیش آورد که نیازهای دولت و مردم، و الزامات برنامه‌ریزی دولتی نادیده گرفته شود؛ و هدف تولید ارزش و سود در فرماندهی قرار گیرد و عملیات آزادانه سرمایه‌داری به پیش برده شود که موجب انحطاط برخی مؤسسات از سوسیالیستی به سرمایه‌داری می‌شود. کمونیست‌های مائوئیست در حزب کمونیست چین، دائماً در مورد خطر محدود نکردن «حق بورژوازی» هشدار داده و پایه‌های عینی خطر احیای سرمایه‌داری در یک جامعه سوسیالیستی را نشان می‌دادند. کتاب شانگهای با صراحت و دقت علمی این پایه‌های مادی را نشان داده و تشریح می‌کند و به نمونه احیای سرمایه‌داری در شوروی اشاره می‌کند - اتفاقی که متأسفانه در چین هم افتاد: «اگر دولت سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا حق بورژوازی را در مبادله کالایی محدود نکند سرمایه‌داری به سرعت رشد خواهد کرد. در اتحاد شوروی، عناصر بورژوازی قدیم و نوین همکاری کردند و از طرق قانونی و غیر قانونی پایه قدیمی مبادله کالایی را برای سست کردن و از هم گسیختن پایه اقتصاد سوسیالیستی استفاده کرده و به طور همه جانبه سرمایه‌داری را در شوروی احیاء کردند. ... روی‌یونیست‌های شوروی، در حیطه گردش، اقتصاد برنامه‌ریزی شده سوسیالیستی را کنار زده و اقتصاد سرمایه‌داری بازار را جانشین آن کرده‌اند. مبادله سوسیالیستی که قبلاً در خدمت رشد تولید سوسیالیستی و بهتر کردن زندگی مردم بود کاملاً تغییر ماهیت داده و تبدیل به نظام فعالیت‌های تجاری سرمایه‌داری شده است که به تولید سود خدمت می‌کند. در اتحاد شوروی ... یک سوم ابزار تولید از طریق کانال‌های تجاری عمده فروشی مبادله می‌شود و یک سوم دیگر از طریق تجارت آزاد میان عرضه‌کنندگان ابزار تولید و متقاضیان ابزار تولید مبادله می‌شود. گردش وسایل مصرف زندگی نیز کاملاً تحت اصول عملیات سرمایه‌داری با هدف کسب سود انجام می‌گیرد. ...» (همانجا)

اما علاوه بر محدودیت‌هایی که وجود «حق بورژوازی» ایجاد می‌کند، تضادهای دیگری نیز در اقتصاد هست که در صورت حل نشدن باعث اخلاص در توسعه موزون اقتصاد سوسیالیستی می‌شود. کتاب شانگهای در اشاره به این تضادها می‌نویسد: «علاوه بر تشخیص حق بورژوازی در حیطه مبادله سوسیالیستی و برخورد صحیح به آن، ما باید تضادهای خاص انواع گوناگون در روابط مبادله را نیز بدرستی حل کنیم تا بتوانیم نقش

مبادله سوسیالیستی در تسریع تولید و گسترش مصرف را به حد کمال برسانیم.» (همانجا) یکی از این تضادهای خاص، وقوع جنگ‌ها و فجایع طبیعی است که دولت سوسیالیستی چین دارای استراتژی بزرگ آمادگی در برابر آن‌ها با هدف حفاظت حداکثری از توده‌های مردم بود. یک مثال دیگر، تضاد میان مناطق گوناگون از نظر سطح رشد نیروهای مولده بود. در نتیجه، برقراری گام به گام نظام‌های صنعتی در مناطق گوناگون و ایجاد هماهنگی میان آن‌ها ضرورتی مهم بود. کتاب شانگهای می‌نویسد: «در رابطه با تخصیص فرآورده‌های مادی، اتوریته‌های مرکزی باید تفاوت‌ها را در زمینه درآمدها و سطح رشد کلی در هر منطقه خاص در نظر داشته باشند؛ و در رابطه با تنظیم ترکیب تولید به تقویت تولید دانه‌های خوراکی و خودکفایی کشاورزی و خوداتکایی صنعتی در مناطق محلی توجه کنند و همزمان تضمین کنند که تولید محلی به بیرون، به جایی که اقتصاد به آن نیاز دارد، راه می‌یابد. این امر در چارچوب یک برنامه واحد دولتی و انتقال تضمین شده به دولت، مستلزم تولید مواد خام و ماشین‌آلات به طور محلی است؛ تا تعادل را در سطح محلی حفظ کرده و یک رشته کامل از ماشین‌آلات در محل تولید شوند.» (همانجا)

جای خالی بحث در مورد چالش بزرگ: تضاد اساسی عصر سرمایه‌داری

کتاب شانگهای در جواب به این سوال که دولت سوسیالیستی، «حق بورژوازی» (یا همان «قانون ارزش») را در حیطه گردش چگونه محدود میکند؟ می‌نویسد: «مهم‌ترین کار اینست که تولید و مبادله کالاها در مدار برنامه‌ریزی دولتی قرار گیرند.» و تأکید بسیار می‌کند که دولت پرولتری باید «مبادله ابزار اساسی تولید را به مدار برنامه‌ریزی سوسیالیستی بکشاند، روند گسترش تعاون سوسیالیستی را رهبری کند، و جلوی آن را بگیرد که عناصر کهنه و نوحاسته بورژوازی از ابزار تولید برای راه انداختن عملیات سرمایه‌دارانه استفاده کنند. پرولتاریا باید جریان یابی مبادله مصالح و فرآوردها بین شهر و روستا را تضمین کند، مدیریت بازار و قیمت را تقویت کند و نگذارد که نیروهای سرمایه‌داری در شهر و روستا بازار را مختل کرده و در آن خرابکاری کنند.» (همانجا)

و تأکید می‌کند که، «مبارزه حاد بین پرولتاریا و بورژوازی تحت دیکتاتوری پرولتاریا حول مسئله تحدید یا عدم تحدید در حیطه گردش اجتناب‌ناپذیر است. این مبارزه در کشور ما {چین سوسیالیستی} فوق‌العاده حاد بوده است.» (همانجا)

تحلیل‌های کتاب شانگهای از واقعیت متناقض سوسیالیسم درخشان است اما، جای عرصه جهانی که عاملی تعیین کننده در تشدید این تناقضات بود، کمابیش غایب است. به طور مثال، در چین سوسیالیستی بخش مهمی از مبارزه با رویزیونیست‌های درون حزب کمونیست، در زمینه تجارت خارجی و گشودن اقتصاد چین به روی سرمایه‌گذاری‌های خارجی بود. رویزیونیست‌ها این رابطه را «راه حل» یک چالش واقعی که در مقابل توسعه اقتصاد سوسیالیستی سربلند کرده بود می‌دانستند. چالش واقعی بود اما «راه حل» رویزیونیست‌ها در را به روی احیای سرمایه‌داری باز می‌کرد. چالش این بود که، پویایی نظام سرمایه‌داری جهانی در زمینه رشد نیروهای مولده بر جامعه سوسیالیستی فشار وارد می‌کرد تا به استانداردهای «بهره‌وری» سرمایه‌داری برسد. وجود چنین فشاری نشانه یک واقعیت تاریخی مهم است و آن این که در تمام دوران «گذار سوسیالیستی»، تضاد اساسی حاکم بر جهان (تضاد میان هرچه اجتماعی‌تر شدن تولید و هرچه خصوصی‌تر شدن کنترل و تصاحب ثروت اجتماعاً تولید شده) تضاد اساسی حاکم بر جامعه سوسیالیستی هم خواهد بود. در مقابل چنین فشار یا چالشی همواره نیروهایی در جامعه سوسیالیستی (مشخصاً در حزب کمونیست) سربلند خواهند کرد که خواهان متصل کردن اقتصاد سوسیالیستی به اقتصاد سرمایه‌داری جهانی برای به اصطلاح «بهره‌مند شدن از فواید آن» بشوند یا فشار خواهند گذاشت تا بخش هرچه بیشتری از اضافه‌اجتماعی تولید شده، به رشد نیروهای مولده اختصاص یابد تا اقتصاد سوسیالیستی به استانداردهای جهانی که «قانون ارزش» تحمیل می‌کند برسد. اما این رویکرد به سرعت می‌تواند در را به روی احیای استثمار باز کند!

تفویزه کردن تأثیرات تعیین کننده عرصه جهانی بر جامعه سوسیالیستی (از جمله، در حیطه اقتصاد) کاری است که باب آواکیان، معمار کمونیسم نوین انجام داده است. باب آواکیان نشان داده است که در عصر کنونی (عصر سرمایه‌داری-امپریالیسم)، تضاد اساسی سرمایه‌داری بر تمام جهان مسلط است و هنگامی که کشورهای سوسیالیستی به ظهور می‌رسند، از این قاعده مستثنی نیستند. او نشان می‌دهد که همین واقعیت، پایه عینی انترناسیونالیسم پرولتری است و هنگامی که کشورهای سوسیالیستی به ظهور می‌رسند، باید خود را به مثابه منطقه آزاد شده فرآیند واحد انقلاب جهانی تصور کنند و سیاست‌هایشان را بر این مبنا که یک واقعیت عینی است تبیین کرده و پیش ببرند. به علاوه، آزادی یک کشور سوسیالیستی در حل تضادهای به جا مانده از جامعه کهنه و عمیق‌تر کردن تغییرات سوسیالیستی، به مقدار بسیار زیاد توسط گسترش انقلاب جهانی، تعیین می‌شود. به عبارت دیگر، همان طور که آواکیان تأکید می‌کند، عرصه جهانی در تحولات درونی یک کشور (حتی، تحولات درونی یک کشور سوسیالیستی) فاکتور تعیین کننده است.

هدف از نقد به این ضعف مهم در کتاب شانگهای (در واقع، در تفکر مائوتسه دون)، نفی رویکردهای تشریح شده در کتاب شانگهای برای مهار «قانون ارزش» و ممانعت از احیای سرمایه‌داری در کشور سوسیالیستی نیست. بلکه تأکید بر ضرورت کشف عمیق‌تر تضادهای تاریخی-جهانی است که در احیای سرمایه‌داری در کشورهای سوسیالیستی قرن بیستم نقش بازی کردند و باب آواکیان به این ضرورت پاسخ داده و علل «احیای سرمایه‌داری» را علمی‌تر و صحیح‌تر از مائوتسه دون تبیین کرده و از این درک علمی‌تر و صحیح‌تر، رویکردهایی را استنتاج کرده که باید خصلت نشان جوامع سوسیالیستی آینده باشند.

فصل ۹ کتاب شانگهای به «پول» که جنبه بسیار مهم دیگر در مبادله سوسیالیستی است نیز می‌پردازد که در شماره آینده آن را پی خواهیم گرفت.